



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان


میزان ۱۳۹۸، اکتبر ۲۰۱۹

شماره ۵۰

## پروژه صلح؛ انتخابات و پیامدها

فهم آزاد 

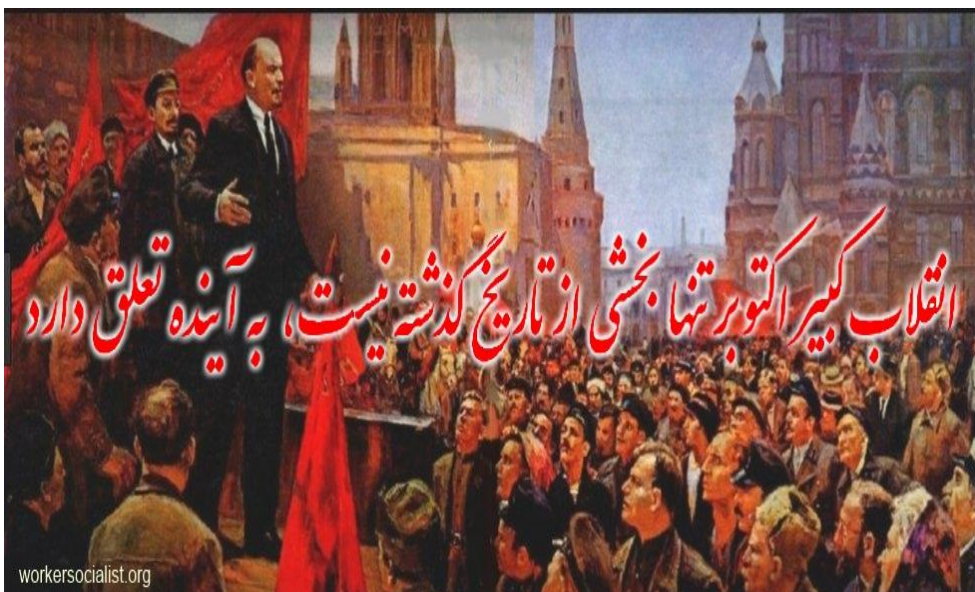
## فرا رسیدن صد و دومین سالگرد انقلاب سترگ اکتوبر خجسته باد!

آتیل مهربان 

ناگفته پیدا است که از آغاز رسمی پروژه مذاکرات "صلح" امریکا و طالبان در اکتبر سال پار جریان های سیاسی از چپ تا راست و هر دو جناح دولت وحدت ملی در زمینه ابراز نظر نموده اند. یکی این پروژه را به عنوان یک دست آورد و سرانجام رسیدن به مدینه فاضله صلح، این گوهر گمشده مردم افغانستان، برشمرد و دیگری آن را تمکین به اسلام سیاسی و شریک ساختن آن به قدرت سیاسی تلقی نمود. در این میان سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان همه این پروژه ها را با توجه به شناخت از ماهیت نیروهای دخیل و منافعی که این نیروها و قدرت‌ها نماینده-گی می کنند از یک منظر اجتماعی-طبقاتی به بررسی گرفته و تحلیل و تبیین خودش از مسایل را در یک حوزه وسیع تر از جغرافیای افغانستان و تعاملات نظم کاپیتالیستی در سطح منطقه و جهان، رو به جامعه به صورت روشن بیان نموده است. همان گونه که در گذشته نیز در مقالات متعددی

جزئی از تاریخ گذشته و بدون ربط و تأثیر بر آینده باشد. به همین دلیل حرکت حتی شبی از انقلاب که در اعتراض هر کارگر و فرودستی متجسم می گردد، نماینده گان پیشتاز بورژوازی را وامی دارد که به خود و هم طبقه بی و خاطر شان را تسلی دهند که مثلاً امریکا هیچگاهی نمی تواند سوسیالیستی شود. امروز سرمایه داری امپریالیستی در سراسر دنیا شرایط اجتماعی مشابه به آن زمانی را که آغاز و پیروزی انقلاب اکتوبر را در پی داد. ادامه در صفحه ۴

آنگاه که سخن از تاریخ در میان می آید، معمولاً بازگویی اتفاقاتی است که در گذشته رخ داده و گویا به تاریخ پیوسته است. اما سخن از انقلاب اکتوبر، تمرکز بر جریانی است که از زمان به میان آمدن طبقات، همواره به اشکال مختلف در جریان بوده و می شود در متن هر تضاد ناشی از تقابل کار با سرمایه سراغ گردد. انقلابی که نیروی محرکه آن تضاد طبقاتی بوده و منجر به براندازی طبقه ستمگر به وسیله طبقه ستمکش گردد، نمی تواند با گذشت زمان



ادامه در صفحه ۲

در این شماره: چه نوع صلحی؟! (صفحه ۵)؛ تبصره‌یی بر انتخابات... (صفحه ۷)؛ رام کننده گان با... (صفحه ۹)؛ صلح ارتجاعی و انتخابات... (صفحه ۱۱)؛ مصاحبه "سوسیالیسم کارگری"... (صفحه ۱۳)؛ آژیتاسیون سیاسی و "دیدگاه طبقاتی" (صفحه ۱۷)؛ پیام شادباش به کنگره یازده... (صفحه ۱۹)؛ اطلاعیه در مورد هجوم وحشیانه ارتش رژیم فاشیستی اردوغان بر مردم آزادیخواه "روژئاوا"... (صفحه ۲۰)

## پروژه صلح؛ انتخابات و

### پیامدها

از جانب ما به این مسأله پرداخته شده است، پروژه صلح امریکا با طالبان که چیزی نیست جز یک کاسه ساختن نیروهای ارتجاعی از تکنوکرات تا ملی-مذهبی باعث تحرک و شیفت مواضع احزاب، سازمان‌ها و محافل سیاسی بستر رسمی سیاست در جامعه افغانستان گردید. بخش وسیعی از نیروهای اسلام سیاسی رقیب طالبان که یک پایه اصلی و مهم اقتدار سیاسی را در این هجده سال تشکیل می‌دهند از جناح‌های مختلف جمعیت اسلامی، حزب اسلامی تا شاخه‌های منشعب از حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی-اسلامی به رهبری دوستم و آنچه که در گذشته اتحاد سه گانه خوانده می‌شد به جنب و جوش افتادند و سعی نمودند که سهم شان در به موفقیت رسیدن پروژه صلح ارتجاعی امپریالیسم امریکا و شکل دادن به "امارت اسلامی سرمایه" را با همراهی قدرت‌های دیگر منطقه‌یی و جهانی ادا نمایند. بخش وسیعی از این نیروها از آن میان بقایای تازه لیبرال شده‌ی چپ به پابوسی برداران طالب شان شتافتند و هر کدام با آن‌ها عکس‌های یادگاری گرفتند. این همه شعبده بازی در یک نوعی از اجماع با قدرت‌های جهانی و دولت-های منطقه‌یی برای شکل دادن به ثباتی که در آن منافع سرمایه جهانی و ایادی محلی آن‌ها ضمانت شود صورت گرفت. قرار بر این بود که تحت عنوان تأمین "صلح" ارتجاع تمام قد را در شکل و شمایل "امارت اسلامی" بار دیگر بر سرنوشت مردم و کارگران و

زحمتکشان افغانستان مسلط سازند و آنچه را که "دست‌آورد" خوانده می‌شد به پای جلوس امیرالمؤمنین سلاخی نمایند. در این بحبوحه جناحی از قدرت حاکمه به رهبری اشرف غنی که جانورانی چون ملا تره‌خیل، زرداد، محمد اکبری و... را به عنوان حامی سیاسی در رکاب و کنار خود دارد، تحت عنوان صیانت از "ارزش‌های قانون اساسی و جمهوری اسلامی"، در حقیقت دفاع از منافع سیاسی و جناحی خودشان و مهمتر از آن تداوم قدرت، ساز "مخالفت" و بهانه‌تراشی در مورد پروژه صلح امریکا با طالبان را باریا و تزویر سر داد.

مسأله صلح امریکا با طالبان به صف‌آرایی جدیدی در میان نیروهای سیاسی و بورژوازی افغانستان شکل داد. جناحی از قدرت حاکمه و نیروهای اسلام سیاسی به رهبری و زعامت کرزی یکشنبه به "سفیران صلح" مبدل گشتند و جناح دیگری از قدرت حاکمه به رهبری اشرف غنی و همراهان در نقش "مدافع حقوق زنان، ارزش‌های قانون اساسی، جمهوریت و دست‌آوردهای هجده سال اخیر"، ظاهر شدند. جناح دوم بر طبل بی‌صدا و پاره ناسیونالیسم افغانی کوبید تا بدین وسیله بتواند بند نافش را به گذشته تاریخی سلطنت امان‌الله، که در اذهان به نمادی از ترقیحوایی، مدرنیسم و ایستاده‌گی در برابر نیروهای عقبگرا (سلف مجاهدین و طالبان) تبدیل شده است، گره بزند؛ این موضع‌گیری و روایت اشرف غنی و حامیان سیاسی اش از تاریخ گذشته جدال ارتجاع و مدرنیته در افغانستان، که تلاشی بود/است برای جذب نیرو، تقویت مواضع و دفاع از منافع بخشی از بورژوازی در قبال نیروهای رقیب از جمله طالبان، بازمانده‌های چپ بورژوا-ناسیونالیست را نیز دچار نوستالژی ساخت و امید شان را برای دفع سلطه یک دست طالبان و نیروهای دیگر اسلام سیاسی به جناحی از

قدرت حاکمه بستند و چنین می‌پنداشتند و می‌پندارند که این جناح در برهه حساس و تعیین کننده جاری مانع از دست رفتن "دست‌آوردها" و ضامن تداوم "ارزش‌های دموکراتیک هجده سال اخیر" است و خواهد بود.

اما همه این مصاف‌ها، موضع‌گیری‌ها، پنداشت‌ها و پندارها با یک تویت ارباب، ترامپ، مانند کابوس هولناک پس از یک رویای خوش و شیرین روی سر همه شان خراب شد. جناح اشرف غنی الغای مذاکرات صلح امریکا با طالبان را با یک روایت دروغین حاصل درایت و صحت مواضع خودشان و "حفظ دست‌آوردها" خواند؛ و همچنان در تلاش بود و است تا این توهم یعنی تداوم دست‌آوردها را که در آن بیشتر نیروهای چپ بورژوا-ناسیونالیست نیز شریک اند، در اذهان مردمی که نگران بازگشت بربریت دهه نود و سلطه یک دست ارتجاع اسلامی هستند، حفته نماید. اما جناح طرفدار پروژه صلح امریکا و طالبان تیر ملامت را به سوی جناح رقیب نشانه رفته و آن را عامل از دست رفتن "فرصت صلح" و تداوم خونریزی و جنگ می‌داند. این وضعیت جدید، به ویژه در کارزار پیکارهای انتخابات ریاست جمهوری، اکثریت قریب به اتفاق نیروها و جریان‌های سیاسی در رأس اسلام سیاسی را بیشتر از گذشته بی‌افق، متشتت و دست و پاچه ساخته است. جمعیت اسلامی به عنوان یکی از سکان‌داران قدرت در طی این هجده سال که سخت در انحطاط و اضمحلال به سر می‌برد چاره کار را در یافتن امام زاده‌یی در قد و قامت احمد مسعود فرزند احمدشاه مسعود یکی از قافله سالاران ارتجاع اسلامی یافته تا خودش و همچنان

ادامه در صفحه ۳

# زنده باد سوسیالیسم!

### پروژه صلح؛ انتخابات و پیامها

ناسیونالیسم تباری تاجیک را در محور او احیا نماید. اما این کار به دلیل وجود جناحها، محافل و چهره ها و منافع متضاد شان در وضعیت جدید کارساز نیست و به همین دلیل است که شاهد تداوم پراکنده گی و در نهایت یارگیری نیروهای دیگر از جمعیت هستیم. بازمانده های جهادیسیم و ناسیونالیست های تباری ناگزیر از آن شده اند که بار دیگر بخت شان را در اتکا به شفقت قدرت حاکمه آمریکا بیازمایند.

به همین دلیل و پس از آن که مذاکرات صلح آمریکا با طالبان موقتاً از عرصه اولویت قدرت حاکمه آمریکا خارج شد و "دولت موقت" و شراکت طالبان در آن به آینده نامعلومی واگذار گردید، حامیان پروژه صلح آمریکا علی الرغم همه تناقضات و تعارضات درونی و جناحی شان بر محور "تیم ثبات و همگرایی" به رهبری عبدالله عبدالله که این روزها خودش را مدافع صادق و سر سخت اقتصاد بازار و سیاست های لجام گسیخته نیولیبرالی می خواند جمع شدند تا بار دیگر بخت شان را برای بردن سهم بیشتری از خوان قدرت و صیانت از منافع اقتصادی و سیاسی شان بیازمایند. کسانی که تا مدتی پیش در طمع عروج مجدد به قدرت در چهارچوب اداره موقت و به نتیجه رسیدن "صلح" عطای انتخابات را به لقای صلح آمریکا با طالبان بخشیده بودند، یک دست و سراسیمه به "آرای مردم و التزام" به دموکراسی و مردم سالاری سوگند خوردند و خاک باد انتخاباتی بر پا داشتند. انتخاباتی که با **ف** بزرگ مردم زحمتکش عاصی از فریب، دغل، جنایت و فقر و... مقابل گشت.

عدم استقبال مردم از کارنیوال براه افتاده انتخابات تمام نظام سیاسی حاکم و حامیان آن در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی را در یک موقعیت بدی قرار داده است. نتایج نهائی انتخابات هر طوری که مهندسی گردد پیامد ماندگاری برای نیروهای بورژوائی و مناسبات حاکم خواهد داشت که جدا از بحران مشروعیت و منازعه بر سر نتایج انتخابات که می تواند منجر به نزاع و انقذاب بیشتری در جامعه گردد، در پروسه های آتی از جمله پروژه صلح ارتجاعی با طالبان قدرت سیاسی پسا انتخابات را در یک موقعیت شدیداً تضعیف شده قرار خواهد داد؛ این وضعیت در عدم موجودیت یک قطب سوم آزادخواه، پراکنده گی کارگران و ضعف و غیبت اجتماعی جنبش سوسیالیستی زمینه های مساعدی را برای همکاسه ساختن نیروهای ارتجاعی و مهندسی "امارت اسلامی" سرمایه برای بورژوازی جهانی و قدرت های امپریالیستی از آن میان آمریکا و متحدانش بیشتر از قبل فراهم خواهد آورد.

اگر از منظر یک تبیین اجتماعی- طبقاتی به تمام این پروسه ها، از انتخابات تا پروژه صلح آمریکا با طالبان، که حمایت قدرت های دیگر جهانی و منطقه ای را نیز با خود دارد نگاه گردد، مردم در کل و طبقات زحمتکش به ویژه کارگران، زنان و نسل جوان حتی برای تداوم گشایش سیاسی و حفظ نیمچه دست آوردها هم که شده است نیاز به سازمانیابی، تشکل و شکل دادن به یک قطب سوم دارند. وضعیت کنونی، به خصوص انتخابات ریاست جمهوری، چیزی را که به عینه ثابت ساخت بی اعتباری سیستم سیاسی در مجموع و مهمتر از آن بی اعتبار شدن راه حل های ناسیونالیسم تباری است. بازنده اصلی روند جاری جریان های قومگرا از چپ تا راست هستند که روزگاری به اعتبار تعلق تباری، زبانی و اتنیکی مردم

از آنها به عنوان نردبان رسیدن به منافع و قدرت سیاسی استفاده می کردند. بناءً دوران توهم به راه حل های امپریالیستی و تکیه به جناحی از قدرت حاکمه برای سازمان دادن یک زنده گی متعارف که در آن از جنگ و جنایت خبری نباشد به پایان رسیده است؛ این را مردم حتی آنهایی که در این سالها به این توهم در اذهان مردم زحمتکش از کارگر تا زنان و جوانان دامن می زدند نیز در تجربه عملی زنده گی در یافته اند. پس یگانه و مطلوب ترین راه برای دفع و طرد وضعیت هولناک و اسفبار جاری و برای عقیم ساختن پروژه شکل دادن به "امارت اسلامی سرمایه" سازمان دادن به قطب آزادی خواهانه است و این کار به عهده جنبش سوسیالیستی کارگری و نیروهای مترقی و آزادی خواه قرار دارد. باید این شرایط حساس را درک کرد و بدون اما و اگر و ذره یی تخفیف، حقیقت سیاسی تحولات جاری و منافع نهفته در پس آنها را آن طوری که هستند و عینیت دارند از یک منظر طبقاتی و سوسیالیستی رو به جامعه افشاء و مورد بررسی قرار داد.

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان دکارگرانو او

زیارایستونکو غر دی،

راشی د هر راع طبقاتی جبر

پر ضد دغه غر لا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کړو!

# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

چندین دهه بعد از آن که در نهایت عقیم می‌ماند وجود دارد؟

جنبش‌های اعتراضی و نیروهای فعال گوناگونی که آن‌ها را به راه می‌اندازند، بر له آزادی، مدنیت، حامی حقوق زنان، معترض به رادیکالیسم اسلامی و خشمگین از خود کامگی‌های حاکمان اند. در شرایطی که اتفاق یا جنایتی خشم عمومی را برانگیخته است، امکان بسیج تعداد زیادی از افراد حول خواسته‌های فوق و کشاندن مردم با گرایش‌های متفاوت به خیابان‌ها میسر می‌شود. مسأله اصلی اما کمیت معترضین در اعتراض‌ها نیست. مسأله این است که در اعتراض‌ها و جنبش‌ها چه خواسته‌هایی مطرح می‌گردد، غایت آن خواسته‌ها چیست؟ مثلاً زمانی که معترضان شعار "آزادی" را سر داده و از مدنیت دفاع مینمایند، منظور چه نوعی از آزادی است؟ کسب این آزادی برای چه کسانی؟ حدود و سطح این آزادی چیست؟ آزادی در محدوده قوانین سیستم حاکم یا فرا تر از آن؟ هیچ فردی چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، حتی بخش‌های به شدت محافظه‌کار در اجتماع مخالفتی با "آزادی" ندارند. پاسخ به این پرسش‌هاست که ماهیت آزادی‌یی که شعار داده می‌شود و به تبع آن ماهیت و سر نوشت جنبش‌ها را روشن می‌سازد.



"جنبش تبسم" به عنوان مثال: تا آنجا که در صدد لگام زدن ظلم و استبداد و جنایات طالبان بود و آزادی تردد و امنیت را می‌طلبید، جنبشی بر حقی بود. اما رهبران جنبش

جنگ‌های خانمانسوز، تقابل نیروهای به اصطلاح مدرن و متمدن با حاکمان سنت‌گرا، فقر و گرسنگی، زورگویی و فرستادن جبری افراد به کشتارگاه‌های جنگی که خودشان هیچ سهم و منفعتی در آن ندارند و مهمتر از همه آنها گسترش عظیم فاصله طبقاتی، میتوان به عنوان نمونه ذکر کرد. اما با وصف وجود شرایط بالقوه برای آغاز اکتوبر دیگر چه که تصورش آرامش سرمایه‌داران را در قدرتمندترین کشورهای سرمایه‌داری برهم میزند، چرا تکرار یک چنین انقلابی با همان محتوا این قدر به تأخیر افتاده است؟ آیا نرسیدن انقلاب اکتوبر با آن همه آرمان‌های جهانشمول انسانی و تأثیرات مثبت اجتماعی‌اش، آنگونه که به هر وسیله ممکن به شدت علیه آن تبلیغ می‌گردد، شکست یک ایدیالوژی یا شکست یک آرمان‌رایی رساند؟ مگر ما سوسیالیست‌ها ادعا نداریم به آن دلیل که انقلاب اکتوبر نتیجه یک جنبش اجتماعی بر علیه نابرابری‌ها بود، تا زمانی که نابرابری‌ها و بیعدالتی‌ها در جهان ادامه داشته باشند، نمی‌تواند یک چنین انقلاب و آرمان‌های آن محو گردیده و از حرکت بازماند؟

جهان و افغانستان شاهد جنبش‌های اجتماعی بزرگی بوده‌اند که در مواردی بخش‌هایی از آرمان‌های انقلاب اکتوبر را بر می‌تاباند و ملیون‌ها انسان را به خیابان‌ها کشیده است، ولی علی‌الرغم دادن قربانی‌های بی‌شمار حتی بدون رسیدن به حد اقل خواسته‌هایشان خاموش گردیدند. جنبش نود و نه در صدی‌ها در امریکا، یونان، اسپانیا و جنبش موسوم به بهار عربی، قیام‌های مردمی علیه رژیم قذافی در لیبی، جنبش مصری‌ها علیه مبارک و بعداً مرسی، اعتراضات ملیونی علیه رژیم اسد در سوریه، اعتراضات جلیقه زرد‌ها در فرانسه، جنبش‌های اعتراضی در ایران نمونه‌هایی از این دست هستند.

چه تفاوتی میان شرایط عینی اعتراضاتی که انقلاب اکتوبر از متن آن سر بر آورد و جنبش‌های ملیونی

از آدرس‌های دیگری شعار می‌دادند. یا در جنبش روشنایی شعارها و پلاکاردها در مسیر متفاوتی از آنچه که ادعا می‌شد و بیشتر تبارگرایانه بودند، سیر میکرد که ربطی به برابری و آزادی که از مؤلفه‌های انقلاب اکتوبر بود، ندارد. به همین منوال اعتراضات جلیقه زرد‌ها در فرانسه بر ضد افزایش قیمت. بنابر این جنبش‌هایی از این قبیل با وصف آنکه مردمی اند ولی از این که حول تضاد‌های اصلی کار و سرمایه نمی‌چرخند، نمی‌توانند تغییر بنیادی‌یی را در قبال داشته باشند.

از دید من مهارت رهبران جنبشی که انقلاب اکتوبر را به پیروزی رسانید، رادیکالیسم و سازش‌ناپذیری آنها در برابر گزینه‌های معترضان دیگری چون منشویک‌ها (که آنها هم ریشه‌های پرولتری داشتند) و در تفکیک ماهیت خواسته‌ها و طرح شعارهای متناسب با شرایط عینی زنده‌گی آن زمان در روسیه بود. رادیکالیسم رهبران بلشویک می‌توانست در مقطع زمانی که پیروزی و شکست انقلاب مطرح بود، برای شان هزینه هنگفتی داشته باشد. مثلاً سیاست در قبال انقلاب ارضی می‌توانست دهقانان را به عدم حمایت از کارگران ترغیب کند، یا طرح و بکار بستن شعار "همه قدرت به شوراها" در برابر طرح "دموکراتیک و متمدندانه" کائوتسکی مبنی بر پارلمانسیسم و سوسیال دموکراسی می‌توانست تکرار تراژیدی قیام پاریس باشد. بلشویک‌ها دقیق تشخیص دادند که چه منافعی در عقب هر شعار قرار دارد و آگاهانه و بیباکانه منافع طبقاتی کارگران را ملاک عمل قرار دادند.

مسأله بسیار با اهمیت دیگر در به پیروزی رسانیدن انقلاب اکتوبر، موجودیت حزب متشکل بلشویک بود. این حزب، حزبی نبود که در آن‌الیت‌هایی با بینش‌های یکسان گرد هم جمع شده باشند. خاستگاه طبقاتی افراد و منافع همگون اجتماعی، آنها را به فعالیت مشترک واداشته بود. برخلاف باور ساده لوحانه‌یی که تصور مینماید شعارها و تصمیمات جنبش‌ها در خیابان‌ها گرفته می‌شود، تصمیمات قیامی که به پیروزی انقلاب اکتوبر انجامید، بر مبنای توضیحات ریالیستی معضلات جاری در جامعه و در رابطه با نظام حاکم استوار بود.

ادامه در صفحه ۶

**بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!**

# چه نوع صلحی؟!!



ح. بریالی

پلاتفرم «قطع جنگ و صلح پایدار» به میدان عمل پا نهد.

صدالبته که طیف‌ها و جریان‌های متعدد سیاسی و اجتماعی از «قطع جنگ و صلح پایدار» تعاریف و برداشت‌های خود را دارند و خواهند داشت، اما یک وجه مشترک در تعبیر و تعریف آن این باید باشد که تمامی این طیف‌های متعدد سیاسی و اجتماعی می‌خواهند که حاکمیت طالبانی دوباره و این بار به کمک و مشارکت قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی به سرکرده گی آمریکا برگرده مردم تحمیل نگردد و نیز پیامد یک چنین صلحی قطع جنگ، حفظ و تداوم مظاهر و ارزش‌های دموکراتیک بورژایی که تا اکنون به زور، مقاومت و تلاش طیف‌های گسترده جامعه در این هجده سال به دست آمده است باشد. این مطالبه بایست جوهر و هسته اساسی خواست همگانی تمام نیروها، طیف‌ها و کسانی باشد که سواى خواست‌گاه اجتماعی شان خود را در تحقق آن ذینفع و شریک می‌دانند.

همانگونه که در فوق نیز متذکر شدم با تأسف طبقة کارگر به دلایل بیشماری از جمله به اثر مصایب چهار دهه جنگ و جنایاتی که صورت گرفته چنان سرکوب، پراکنده و از لحاظ سیاسی به دور از تشکل شده است که ناآگاه از منافع خود و جدال‌های طبقاتی خویش قرار گرفته است؛ در شرایط کنونی جز در تیوری در عمل خیلی دشوار است که یک طرف جدال برای شکل دادن به آینده سیاسی جامعه را بسازد و در انعقاد یا بستن و نبستن صلح و جنگی به حیث نیروی قدرتمند نقشی را ادا نماید. طبقة کارگر در متعارف شدن اوضاع، ختم جنگ و تداوم گشایش‌های سیاسی بیشتر از همه می‌تواند ذینفع باشد.

برست لیتوفسک که شاید برخی آن را زمزمه کنند در وضعیت نامساعدی که جامعه افغانستان، طبقة کارگر و جنبش سوسیالیستی در آن قرار دارد نادرست و غیر ماتریالیستی است، هر چند هم که خیلی رادیکال به نظر برسد.

این هم روشن است که اکثریت عظیم زحمتکشان افغانستان جانبدار یک صلح ارتجاعی نیستند که با حصول آن بخواهند افغانستان دوباره به دوران مشابه حاکمیت طالبانی و حکومت مطلق دینی، گذار نماید. از جمله جریان‌های سیاسی ایکه بیشتر در این رابطه موضع گرفته و به آن پرداخته، سازمان ما است که به شدت و بسیار هم روشن و به موقع در مورد صلح ارتجاعی و تبعات آن ماتریال بیرون داده است. اما چیزیکه میان این دو نگاه مفقود و غایب به نظر می‌آید عبارت از انتخاب گزینه سومی است. آیا ممکن و میسر است که این طیف گسترده و عظیم زحمتکشان به شمول زنان و جوانان در این برهه حساس تاریخی بتوانند در زیر چتر یا مجموعه‌یی قطب سومی را شکل دهند؟ آیا راه برای بسیج عمومی به خاطر عقیم ساختن «صلح ارتجاعی» و پایان دادن به جنگ و جنایت دو قطب که هستی مردم را به تباهی و نیستی کشیده است وجود دارد؟

به نظر من بهترین گزینه آن است که به صورت یک سنتز سیاسی - اجتماعی، مطالبه «قطع جنگ و صلح پایدار» به نفع اکثریت جامعه به شعار اصلی همه نیروهای مترقی تا رسیدن به یک چنین صلحی و تحمیل آن به طرف‌های درگیر تبدیل گردد و قدرت بسیج پیدا نماید؛ همانطوریکه قبلاً نیز تذکر داده ایم بر طبقة کارگر است که به حیث یکی از اجزای مهم و اساسی اکثریت شهروندان جامعه با خواست و

در مورد قطع مذاکرات آمریکا با طالبان و صلحی که قرار بود به میان آید بحث‌های زیادی از جانب همه طیف‌های اجتماعی و جریانات سیاسی و فکری انجام یافته و دارد انجام می‌شود. خوشبینی‌ها، بدبینی‌ها، نگرانی‌ها و امیدها در این رابطه تقریباً در همه اشکال آن به نفس چگونه گی حضور مجدد طالبان در قدرت سیاسی آینده افغانستان وصل می‌شود.

پرداختن به این موضوع حق مسلم و انکارناپذیر تمام آحاد جامعه به خصوص زحمتکشان افغانستان که بیشترین قربانیان جنگ و این جدال تروریستی اسلامی را تشکیل می‌دهند می‌باشد. در میان تمام نگرانی‌ها و صداها، آنچه که مفقود است مطالبه طبقة کارگر به اضافه حرکت ملیونی زنان و طیف گسترده جوانان بیزار و بی‌روزگار از جنگ و مصایب آن می‌باشد که چگونه و با کدام موضع‌گیری مشخص و روشن در برابر تحمیل یک صلح ارتجاعی ایستاده گی نموده و به صف مستقل ملیونی مردم آزادی‌خواه و بیزار از این وضعیت و برای پایان دادن به جنگ و کشتار شکل بدهند. اگر به واقعیت‌های عینی و شرایط حاضر از دید و نگاه سوسیالیستی نگاه شود به نظر من با توجه به پارامترهای واقعی از جمله: تشتت طبقة کارگر و غیبت اجتماعی نیروهای سوسیالیست و مترقی خیال‌بافی خواهد بود که در یک چنین وضعیتی از یک صلح سوسیالیستی دم زده شود که با حصول آن بتوان ضمانت‌هایی چون گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقة کارگر و یا جلوگیری از تهاجم کشورهای امپریالیستی را به دست بیاوریم. ارجاع به تجربه حکومت شوراهادر اوایل انقلاب اکتوبر و صلح

## چه نوع صلحی؟!

متحول شدن بعدی طبقه کارگر در ظرفیت های سیاسی، تحزب سوسیالیستی طبقه کارگر در آینده، توسعه و عمیقتر شدن تمامی مطالبات آزادیخواهانه در افغانستان به صورت تنگاتنگ با «قطع جنگ و صلح پایدار» و یک شرایط نسبتاً متعارف بورژوازی مرتبط است. بر این اساس طبقه کارگر و تمام آزادی خواهان در افغانستان در عمل باید دورپلاتفرم «نه به صلح ارتجاعی» که برای جامعه در کلیت آن خطرناک است و تأثیرات بد ماندگار و پایداری خواهد داشت، متحد گردند.

یک چنین موضع گیری و ارزیابی بی منبعث از عینیت تعاملات و شرایط خاص این سرزمین و نیز بیان کننده موقف سوسیالیست ها که به شدت مخالف صلح ارتجاعی با طالبان اند و آن را یک پسروی به شدت ضد مردمی می دانند و با همه آحاد جامعه و در رأس آن طبقه کارگر آن را نفی می کنند می باشد.

## رام کننده گان با تنبیه...

زده حیران آج و واج بمانند. و آنسوتر سیاست بازان پیش پایین و استفاده جوی ما به شمول جهادی های هشت ثوری و بورژوا ناسیونالیستهای هفت ثوری و لیبرالهای مدرن و پُست مدرن و زنان پارلمان نشین و مردسالار به مجرد دیدن چراغ سبز امریکایی و دریافت هزینه های سفر و اعاشه و اباته و جیب خرج های دالری چهارنعل راهی دوحه و ماسکو شدند تا ابلهانه و منفعلانه به موعظه های نماینده گان طالبان گوش فرا داده و ذلیلانه پیش از آمدن آنان به کابل برایشان اعلان بیعت نمایند تا مبادا از کیک و کلهچه مصالحه ترامپ و خلیل زاد با طالبان بی نصیب بمانند. مگر دیری نپایید که رئیس جمهور "توییتی" با یک توییت خویش آرزوهای آنان را به خاک یکسان و خواب های کنجاره یی شان را برهم زد.

## فرا رسیدن صد و دومین سالگرد...

و یکی از دلایل مهم آن که از نظر من درک آن برای سوسیالیست ها حیاتی است این بود که در جنبش کارگری روسیه، طبقه کارگر هویت متمایز خویش را با هویت طبقات دیگر به درستی شناخته بودند و توانستند در بدترین شرایط با اتکا به نیروی خود آزاد شوند. آنها با درک مارکسیستی تضاد منافع شان با منافع طبقات دیگر از توهم پشت سر ایستادن و کسب حمایت طبقات دیگر به قیمت کتمان ایده آل ها و ارزش های خود شان بیرون شده بودند. آنها با کسب آگاهی از نیروی بالقوه عظیم شان، با درک عمیق از هویت طبقاتی شان و با پیوستن به حزب طبقه کارگر (نه به احزابی برای طبقه کارگر) منسجم شده بودند. این عوامل نکات اساسی در پیروزی انقلابی بود که بی تردید آینده از آن اوست.

و اما در رابطه به آقای زلمی خلیل زاد باید گفت، همان گونه که همه گان آگاه اند ایشان از چهل سال بدین سو آشکارا با بلندترین مقامات اداری و استخباراتی ایالات متحده همکاری بوده و در سمت و سو دادن سیاست ها و گرایش های آنان به نفع جنگ سالاران پشتون تبار از هیچ گونه سعی و تلاش دریغ نورزیده است، مگر این بار می خواست پا از گلیم فراتر نهاده طالبان را مفت و مجانی برشانه های مردم ستمدیده کشور فقرزده و بلا کشیده مان سوار نماید که با اشپلاقیهای بازدارنده ترامپ بیدار و رؤیا های چهل ساله اش حد اقل در حال حاضر به فنا رفت و باعث شد تا از این تصمیم ولی نعمت خویش ابراز تعجب نماید.

چنان که گفته آمد، بلبل سنگ شکن امریکا بایک توییت خویش هم سیاست بازان فرصت طلب و استفاده جو، هم گروه طالبان مسلمان وهم آقای زلمی خلیل زاد را از خوابهای طلایی و نقره یی شان بیدار و سراسیمه ساخته است.

باید افزود که توییت های رئیس جمهور ترامپ همزمان با برهم زدن خوابهای طلایی و نقره یی و کنجاره یی سه گروه یاد شده، گروه دیگری

را که عبارتند از رئیس جمهور غنی و مؤیدینش در دولت وحدت ملی که در نتیجه وعده ها و وعیدهای بلند پردازانه خلیل زاد و رجز خوانی های وقیحانه طالبان آرامش روانی خود را از دست داده و به لرزه افتاده بودند به مثابه نغمه های آرامش بخش و خواب آور آرامش بخشید و باعث شد تا با خاطر نسبتاً آرام در تکاپوی تدارک اجرای انتخابات ریاست جمهوری برآمده و ثقل های هرچه گسترده تری را نسبت گذشته مهندسی و سازمان دهی نمایند.

به باور من روند مذاکرات دوباره آغاز خواهد شد و طالبان را سرانجام روی صحنه خواهند آورد، مگر این بار نه در چهره زشت و کریه گرگ های وحشی و فاتحان رجز خوان بلکه در چهره شغال های لاشخوار و بونده های بگیل و گوش به فرمان بداران کهنه کار و شعبده باز امریکایی و انگلیسی و ناتویی شان.

در فرجام باید یادآور شد که آنچه تا کنون برشمردیم همانا روی مکشوف و آشکار سکه بود و هرگاه خواسته باشیم روی دیگر این سکه را که عبارت است از جریانات پشت پرده یی که در پستوهای پنتاگون و قصر سفید می گذرد بنگریم بایستی ویژه گی ها و سرشت ذاتی نظام سود و سرمایه را با همه زشتی ها و بربریت هایش در نظر داشته باشیم.

منابع:

<https://www.youtube.com/watch?v=CAvXroOlpgM&t=422s>

(۱) v=CAvXroOlpgM&t=422s

<https://www.youtube.com/watch?v=evRbeWv1bL4>

(۲) v=evRbeWv1bL4

<https://www.youtube.com/watch?v=omFWoRfceto&t=575s>

(۳) v=omFWoRfceto&t=575s

# تبصره‌ی بر انتخابات ریاست جمهوری و سناریوهای محتمل بعد از آن



ترین کارشناسان هم چیزی در حد بالاتر از یک میلیون گفته شده است؛ اما من مطمئنم، چه به دلیل تقلب های سازمان یافته که پیش و بعد از انتخابات صورت می گیر و صندوق ها پر می شود و چه هم از بُعد گرفتن کردیت، کمیسیون انتخابات رقم مشارکت مردم و رای انداخته شده را خیلی بیشتر و بلند تر از آنچه که حقیقی و واقعی است، اعلام خواهد کرد.

به هر حال فرایند انتخابات و تبعات ناشی از آن بر سرنوشت بیش از سی و چهار میلیون انسان در کشور در همین جا خاتمه نخواهد یافت؛ پس لرزه ها و سناریو های بعد از این مخصوصاً برای طبقات پایینی جامعه نهایت مایه نگرانی است. صحبت های فیکورهای انتخاباتی چه پیش از انتخابات و چه هم در روز انتخابات از مرتجع ترین آنها گرفته تا "دموکرات" ترین شان نشان گر آن است که گویا اگر خود این ها بالاترین رای را به دست نیاورده باشند مطمئناً که رقبای شان که از بیشترین رای بر خوردار شده باشند را به تباری با کمیسیون های انتخاباتی و استفاده از زور و قدرت دولتی با تکیه بر نیروی بیرونی متهم و نتیجه انتخابات را به چالش خواهند کشانید. بدین معنا که برآیند انتخابات هر چه که باشد به استثنا یک یا دو کاندیدای پیش تاز برای بازیگران دیگران قابل قبول نیست؛ البته برخی از این کاندیداتورها خود نیز باورمند نیستند که کسی به آنها رای داده باشد بل از سر این است که با این چانه زنی ها و مرده باد و زنده باد گفتن ها در تلاش اند تا پس از انتخابات از این نمد سهمی را صاحب شوند.

شمرده شده عمده حاصل و فراورده مناسبات حاکم است و بر علاوه آن ناکارگی، گند و پوسیده - گی حکومت وحدت ملی بازتاب وضعیتی است که مردم علی العموم و طبقات و اقشار زحمتکش به طور ویژه اعتماد شان نسبت به سیستم و ابزارهای مشروعیت دهنده اش را از دست بدهند.

در اولین انتخابات ریاست جمهوری میزان مشارکت مردم در آن چیزی حدود هشت و نیم میلیون نفر بود، به همین گونه در انتخابات های دور دوم و سوم ریاست جمهوری. ولی امروزه سطح آگاهی توده ها به حدی رسیده که نتایج شرکت شان در انتخابات های گذشته را تشخیص دهند. با وجود قبول تلفات سنگین و شرکت در پروسه انتخابات در گذشته نیز هیچ تغییری در جهت بهبود و وضعیت زنده گی اکثریت مردم به وجود نیامده است. فقر، بیکاری، اعتیاد، فحشا و جنایت بیشتر از هر روزی بیداد می کند. اکنون اکثریت مردم در تجربه زنده - گی شان پی برده اند که تعیین کننده گی رای انسان ها در پروسه به شدت توأم با تخلف، تخطی و جرایم انتخاباتی به حدی صفر است؛ از سوی دیگر ابتدایی ترین آدم از لحاظ سطح سواد و بینش سیاسی تا دارنده بلندترین مدرک تحصیلی و تحلیلی در افغانستان به این اذعان دارند که اگر سرسوزن هم مشکل در پروسه انتخابات پیش نیاید باز هم گزینش نهایی از سوی امریکا و ناتو است؛ عملکرد امریکایی ها و شرکا در پروسه های گزینش معنادار افغانستان در گذشته پر واضح نشان داد است که رای از شهروندان کشور ولی انتخاب و گزینش از سوی آنها است. بدین جهت سطح مشارکت رای دهنده گان در این انتخابات حتا از سوی خوشبین

کارنیوال انتخابات ریاست جمهوری بورژوازی افغانستان دیروز (۲۰۱۹/۰۹/۲۸ برابر با ششم میزان ۱۳۹۸) در محدوده مراکز ولایات و بخشی از ولسوالی ها با سطح اشتراک خیلی پایین "مردم" در آن، برگزار گردید. در اکثریت ساحات دور دست به دلیل جنگ، حضور و تهدید طالبان هیچ خبری از این کارنیوال نبود. دو روز قبل از روز برگزاری انتخابات به دلیل غیر فعال بودن شبکه های مخابراتی و نبود مطلق برق سقوط ولسوالی ها به دست طالبان و تلفات انسانی ناشی از آن در ولایات شمال و شمالشرق اصلاً بازتاب رسانه یی نیافت؛ تنها در ولایت تخار نه تنها که سه ولسوالی سقوط کرد بل در اکثریت بخش های ولسوالی های دیگر نیز ادامه جنگ و حضور طالبان مانع از روند نورمال برگزاری انتخابات شد. این وضعیت در کندز، بغلان، بدخشان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب و ولایات دیگر نیز وجود داشته است و این را تمام تحلیل گران سیاسی به شمول مسؤلان کمیسیون انتخابات و وزراء دفاع و داخله یک دلیل مهم سهم نگرفتن شهروندان در پروسه انتخابات می دانند.

بیشتر کارگزاران و حامیان نظام سیاسی فاکت نبود امنیت را به خودی خود مولفه کلان و عامل اصلی عدم مشارکت گسترده زنان و مردم در این پروسه می شمارند که اساساً درست نیست چون مؤلفه ها و عوامل اساسی و مهم را از قلم می - اندازند؛ این عامل می تواند به عنوان یک علت و مؤلفه در نظر گرفته شود. دلیل اصلی و تعیین کننده اما چیزی نیست به جز بی باوری مردم نسبت به این سیستم و فرایند آن؛ هر دو عامل بر

متأسفانه شرایط پیش آمده زمینه سناریوی رفتن انتخابات به دور دوم، قابل پذیرش نبودن نتیجه آن برای جوانب ذیدخل و بر اساس آن بدتر شدن اوضاع را از همین حالا بازگو می‌کند. از سوی این امر می‌تواند سرتیتر برنامه‌های آمریکا و ناتو هم باشد تا در نهایت باز منحنی منحنی بشریت افغانستان، موضوع را همانند گذشته دراماتیک حل و فصل کنند و گویا بار دیگر خاطر نشان سازند که در هر صورت نبود اینها اوضاع را می‌تواند دوباره به دهه‌های خونین پیشین برگرداند. از جانب دیگر با در نظر داشت وضعیت کنونی افغانستان یعنی شرایط صلح با گروه تروریستی طالب، نفوذ و فوکس قدرت‌های منطقه در اوضاع کشور، شرایط را یک مقدار برای کارگذاران سیاسی داخلی و بیرونی تنگ ساخته است؛ یعنی نتایج نهایی این دور انتخابات ریاست جمهوری بر خلاف دوره‌های گذشته همه این پیوندها و زد و بندها را تا حدی باید در نظر داشته باشد.

بدین اساس سناریوهای بعدی نه در حد پیش‌گویی بل در هیات مظاهر اجتماعی‌یی که رخ داده است نشان می‌دهد که آمریکا در این دور نباید تا آخرین ثانیه‌های دقیقه نود کاراکتر و منفعت خود را به کرسی نشاناند، اما در غایت مطمئناً مسأله به نفع آنها خواهد بود.

در سناریوی اول ممکن بعد از رفتن انتخابات به دور دوم، رقابت بین تیم عبدالله عبدالله و اشرف غنی که ممکن یک تعداد از فیگورهای انتخاباتی دیگر بیشتر حول این دو جمع شوند، برگزار گردد. از قرائن چنین بر می‌آید که قرار است عبدالله عبدالله را برنده اعلام شود و چندی نگذشته (یعنی پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا) دوباره مسأله صلح با طالبان و ادغام سیاسی این گروه تروریستی، در چهارچوب ایجاد یک حکومت ائتلافی و یا هم دوباره تا سرحد حکومت موقت به انجام رسانیده شود. چون تیم "ثبات و هم‌گرایی" با در نظر داشت کسانی که در محور این تیم جمع استند و هم از نظر شعارها و دیدگاه‌های که نسبت به توافق صلح و مذاکرات صلح آمریکا با طالبان داشت گزینه مؤثر این سناریو است؛ بدین معنا که در سناریوهای از این دست آنچه که برای سیاست و منافع امپریالیستی مهم است شکل و شمایل افراد نیست. ریش و پشم یا هم نیکتایی و یا تکنوکرات بودن زیاد ملحوظ نظر نیست هر که خوبتر و مؤثرتر قادر به انجام برنامه‌ها و استراتژی قدرت‌های سرمایه داری باشد را به خدمت می‌گمارند.

سناریو بعدی می‌تواند زمینه دادن به اشرف غنی تا یک مرحله معین باشد که با تکیه بر زور و قدرت دولتی و نفوذ تیم "دولت ساز" بر کمیسیون‌های انتخاباتی برآیند انتخابات را بعد از دور دوم به نفع خود اعلام کند و اوضاع بیش از پیش به وخامت برود و او خود بار دیگر مانند سال ۲۰۱۴ ناگزیر خواستار مداخله صریح و آشکار آمریکا برای مدیریت وضعیت پیش آمده شود.

سناریوی دیگر به گونه‌یی خواهد بود که یا پیش از رفتن به دور دوم انتخابات یا هم بعد از آن نتیجه نهایی انتخابات همانند انتخابات پارلمانی گذشته در هاله‌ای تاریکی، اعتراضات و کشمکش‌ها تا یک مدت زمانی نامعلوم نگهداشته خواهد شد تا اینکه کاراکترها و تیم‌های مختلف که هر کدام به گونه‌یی با یکی از کشورهای منطقه یا فرامنطقه‌تار دارد،

به یک طرح که به منفعت عمومی آمریکا-ناتو باشد گردن نهند.

اما در این بحبوحه لاقلاً از دید من بر خلاف جمعی زیادی از رای‌دهنده‌ها و کنش‌گران اجتماعی به شمول یک تعداد تیم‌های انتخاباتی نبرد نه بر سر مسأله جمهوریت و امارت که اساساً بحث اصلی بر سر تقابل منافع کشور‌های امپریالیستی و به تبع آن منافع تیم‌های حاکم در داخل است. و از همین مبنا نتایج این انتخابات به شکل متعارف آن نخواهد بود تا لاقلاً اگر سود آنی به نفع توده‌های زحمت‌کش نداشته باشد حداقل بتواند جامعه را به سمت متعارف شدن سوق دهد؛ با تأسف با توجه به تعارض منافع نیروها و قدرت‌ها نمی‌توان از این منظر چشم‌امیدی به فرجام این پروسه داشت.

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ  
دی، دز بېسناک گرو او ز بېسناک  
شوونکو طبقو تر منخ، د محکومو  
او حاکمو طبقو تر منخ، د ټولنی د  
تکامل په مختلفو پړاونوکی او هم  
دا چی دغه مبارزه هغه خای ته  
رسیدلی ده چی ز بېسناک شوونکی  
او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه)  
نور نشی کولای ز بېسناک گری او  
ستمگری طبقی (پانگه والی) جغ نه  
خلاصی ومومی مگر دا چی په عین  
حال کی ټوله ټولنه دتل لپاره د  
زبېسناک او ستم له قید نه وږغوری.

(مانفیسست کمونیست)

**انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر**

**مستمر سوسیالیسم کارگری در**

**گرو همکاری، کمک مادی و**

**معنوی شما است. برای ما خبر و**

**مقاله بفرستید، نشر به را**

**بخوانید و به دوستان تان**

**معرفی نمائید!**



# رام کننده گان با تنبیه گرگ های خویش تماشاچیان را به بازی

## می گیرند

ر. پیکارجو 

بعد اعلان داشت که راه های بهتری هم برای اجرای مذاکرات وجود دارد و طالبان می توانند از آن استفاده نمایند. پس میتوان گفت که این " قاطعیت " جدی نبوده و بخشهای از استراتیجی نظام سرمایه داری مبنی بر "دهشت بیافرین و تسخیرکن" را تشکیل می دهد.

در مورد پس منظر تاریخی ایجاد و تجهیز و گسترش سمت و سودهی فعالیت های گله ها و رمه های دهشت افکن در منطقه و جهان کافیسست به سخنان خانم هیلاری کلینتون که زمانی بانوی نخست و وزیر امور خارجه امریکا بود گوش فرادهیم که می گوید: "کسانی را که امروز با آنها در جنگیم بیست سال پیش خودمان به وجود آوردیم. زمانی که درگیر جنگ سرد با شوروی سابق بودیم، شوروی افغانستان را اشغال کرده بود و ما نمی خواستیم شاهد کنترل شوروی بر آسیای میانه باشیم، ما وارد جنگ شدیم، رئیس جمهور ریگان با تأیید کنگره به پشتیبانی از ارتش پاکستان پرداخت و بعد هم مجاهدین افغان را با سهمگیری آی.اس.آی به انواع تجهیزات جنگی مجهز کردیم و حتی از عربستان سعودی هم کمک مالی و انسانی گرفتیم و اجازه دادیم تا اسلام وهابی در افغانستان رشد کند تا ما بتوانیم شوروی را شکست دهیم، البته موفق هم شدیم، شوروی ملیونها دالر را از دست داد و در نهایت امپراطوری شوروی از هم پاشید، برای همین خیلی ها معتقد اند این کار سرمایه گذاری بدی برای ما نبوده اما باید مراقب باشیم، چون هرچه بکاریم همان را درو خواهیم کرد." برای شنیدن سخنان این بانوی "راستگوی" به لینک در پایان مطلب مراجعه فرمایید. (۲)

ادامه در صفحه ۱۰

سنبله ۱۳۹۸) در شش درک کابل به وقوع پیوست با یک پیام تویتری خویش آنرا متوقف و پایان یافته اعلان نمود. در این راستا ابتدا نظرگذاری خواهیم انداخت به پیشینه آغاز این مذاکرات و علل پدیداری و احتمالی تصمیم دونالد ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده مبنی بر پایان دادن به این گفت و گوها و در اخیر واکنشهای برخی از جوانب را در پیوند به آن خواهیم شمرد

قبل از همه باید گفت که این نخستین بار نیست که دونالد ترامپ بالای رمه گرگهای وحشی خویش قهر می شود و آنان راسرزنش می کند و مسلما آخرین بار هم نخواهد بود، چنانکه او به تاریخ 30/01/2018 نیز در واکنش به حمله گروهی طالبان بالای هتل انترکانتی نینتال کابل و دانشگاه مارشال فهم و بخشهای دیگری از شهر کابل که در ده روز آخر همین ماه بیشتر از 160 کشته و کم از کم 250 زخمی برجا گذاشت در نشستی با اعضای شورای امنیت ملل متحد طالبان را به "شدت" مورد نکوهش قرار داده و با "قاطعیت تمام" گمانه زنی هایی را که در مورد احتمال گفت و گو میان امریکا و طالبان به راه افتاده بود رد نموده و افزود ... « : ما با طالبان گفت و شنیدی نخواهیم داشت و برعکس می خواهیم به چیزی پایان دهیم که باید آنرا پایان دهیم، آنچه را که کس دیگری نتوانست پایان دهد ما می خواهیم بتوانیم انجام دهیم ... » (۱)

چنانکه این بار نیز هرچند با همان "قاطعیت امریکایی و ترامپی" گفت و گو با طالبان را در پیامهای تویتری خویش پایان یافته و اعاده ناپذیر اعلان کرد مگر باز هم به اصطلاح پای گجشکک را باز گذاشت و راه گندم به آسیاب را نبست و روز

آنانی که از سرشت و ذات نظام سود و سرمایه تصویری ولو مبهم و خاکستری هم دارند کم از کم این را می دانند که راست گویی و صداقت در این نظام میوه کم یابست که به ندرت برمی دهد. و به همین منوال آنانی که از سرشت و طبیعت خشن طالبان آگاه واقلا یک روز را در تحت حاکمیت جهنمی پنج ساله آنان سپری کرده باشند خوب می دانند که این جماعت از آنجایی که در سیاه چاله خود بیگانه گی مطلق به سر می برند خویشتن را وارثان شخص موهوم و خیالی یی به نام محمد بن عبدالله قریشی می پندارند که موجود موهوم دیگری به نام "خدا" توسط "فرشته یی" به نام جبرائیل از آسمان گویا مجوز قتل و کشتار دگر اندیشان را به وی می فرستاده است، لذا خود را بنده گان خاص "خدا" و نجات دهنده گان عالم بشریت از فساد و منکرات معرفی و به خود حق می دهند که مخالفین عقیدتی خویش را گردن زنده و به دار بیاویزند و سنگسار کنند و دست و پایشان را ببرند.

با این مختصر می خواهیم وارد موضوع توقف روند مذاکرات صلح میان ایالات متحده امریکا و گروه طالبان شویم که از حدود نه ماه بدینسو میان این دو جناح به نماینده گی زلمی خلیل زاد نماینده خاص رئیس جمهور امریکا و شیرمحمد عباس استانکزی عضو دفتر سیاسی طالبان به راه افتاده و به مرحله نهایی اش رسیده بود که ناگهان به روزشنبه هفتم سپتمبر از سوی دونالد ترامپ رئیس جمهور امریکا ظاهرا به سبب جان باختن یک سرباز امریکایی در یک حمله انتحاری که (تاریخ ۵ سپتامبر ۲۰۱۹؛ ۱۴

## رام کننده گان با تنبیه...

از همان آغاز کودتای هفت ثورو ورود ارتش اتحاد شوروی سابق به افغانستان و واکنش امپریالیسم جهانی به سرکرده گی امریکا مبنی بر ایجاد و تمویل و تجهیز گروه ها و سازمانهای تروریستی اسلامی در ایران و پاکستان تا اکنون این بوس و کنارها و از خود راندنها و نوازش ها و سرزنشها ادامه داشته است تا آنکه در دوران دون کیشوتی دونالد ترامپ به اوج وقاحت خود رسیده و شامل حال مریمان طالبان یعنی پاکستان نیز شد؛ چنان که ترامپ از همان آغاز پانهادن به کاخ سفید بار بار پاکستان را نیز با همان قاطعیت ترامپی خویش هشدار داده است که دست از کمک به طالبان بردارد و رنه با به کارگیری از گزینه های اقتصادی و سیاسی و نظامی به سزای اعمالش رسانیده خواهد شد، تهدید هایی که برای روشنفکرنا های خوش باور و اراکین دولت دست نشانده افغانستان نوید بخش چرخش هایی مهم در سیاست های آمریکا در قبال پاکستان به نفع افغانستان و برای من سوسیالیست تبسم برانگیز و خنده دار بود وهست.

در این رابطه اظهارات آقای رنگین دادفر اسپتتا که هم در کتاب خاطراتش نوشته است وهم در مصاحبه اش با طلوع نیوز یاد آور می شود و آن این که جو بایدن معاون رئیس جمهور سابق امریکا آقای اوباما هنگام بازدیدش از افغانستان ضیافتی را که از طرف حامد کرزی برایش ترتیب داده شده بود در واکنش به پافشاری مقامات افغانی روی نقش منفی پاکستان در مبارزه علیه تروریزم میز نان را با عصبانیت و باگفتن این که: "پاکستان پنجاه بار از شما کرده برای ما با اهمیت تر هست" می تواند بهترین مثال باشد. (۳)

این که ایالات متحده در طول چهل سال گذشته با در نظر داشت ایجابات سیاست های داخلی و خارجی اش به همچو طرفندا و نوساناتی روی

آورده است کاملا قابل درک و توجیه پذیر بوده وهست، اما واکنش های سیاست بازان و "عقل کل" های افغانستانی که گوسفند وار به هر سازی که امریکا برایشان بنوازد می رقصند و بع بع کنان آوازخوانی می کنند جالب است.

در مورد خیمه شب بازی ها و طرفندا ها و دروغ پردازی های سردمداران نظام سرمایه داری و به ویژه زمامداران ایالات متحده امریکا باید گفت که انگیزه ها و زمینه های کارگیری از آن را یکی و یا همزمان چند تا از موارد زیرین تشکیل می دهد:

۱- تلاش در جهت پنهان کردن روی کردها

و گرایشهای توسعه جویانه و

تجاوزکارانه شان با متهم ساختن

طرفهای مقابل خویش به داشتن سلاح

های کشتارجمعی، ارتکاب اعمال

تروریستی و جنایات جنگی و متهم

ساختن دولت ها به اعمال دیکتاتوری

بالای اتباعشان و تهمت های شناخته

شده دیگری نظیر آن.

۲- توجیه و وارونه جلوه دادن عمل

کردهای ضد بشری شان تحت نامهای

عوام فریبانه بی چون دموکراسی و

حقوق بشر و دفاع از حقوق زنان و

کودکان غیره.

۳- تلاش در جهت جلوگیری از لغزشها و

خطا های تاکتیکی بی که تصادفا و یا از

روی نادانی و حماقت و یا خود نمایی

های دون کیشوتی مرتکب آن می شوند

و سپس با بهانه ها و طرفنداها و شعبده

های خاصی آنرا ماست مالی و ماله

کشی می نمایند.

در رابطه به توقف - هرچند موقت - مذاکرات با طالبان می توان موارد زیرین را برشمرد:

۱- جلوگیری از لغزشی که ممکن بود در

نتیجه تحقق یافتن آرمانهای دیرینه زلمی

خلیل زاد مبنی بر شریک سازی طالبان

در اریکه قدرت و آنها به گونه بی

مجانی و بدون در یافت هیچ امتیاز و

تضمینی معتبر و قابل اعتماد به وقوع پیوندد.

۲- چنگ و دندان نشان دادن به طالبان تا

بدانند که این امریکااست که حرف آخر

را می زند نه ایشان.

۳- فریب دادن آراء عامه امریکا و جهان

مبنی بر این که گویا امریکا تلاش به

خرج می دهد تا در افغانستان به صلح و

آشتی دست یابد مگر طالبان با ادامه

اعمال دهشت افگنانه خویش این

آرزوی "انسان دوستانه" امریکا را به

یأس مبدل نموده است.

۴- فریب دادن مردم و به ویژه نخبه گان و

تحصیل یافته گان افغانستان مبنی بر این

که گویا امریکا نمی خواهد دست

آوردهای نیم بندی که تا اکنون نصیب

آنان شده است یکسره از جانب طالبان

برباد و به تاراج رود.

۵- فرونشاندن تب لرزه بی که دولتمردان

افغانستان در اثر نگرانی از مخلوع شدن

و از دست دادن کرسی ها و مناصب

دولتی و محرومیت از دزدی های میلیونی

به آن دچار شده اند.

در این راستا باید یاد آورشد که طالبان این

نئاندرتالهای قرن بیست و یکم و این گرگهای سیاه

هار ناشدنی که در اظهارات و مصاحبه های رسانه

بی شان دم از لزوم خلع ید از دولت پوشالی وحدت

ملی و انحلال قوای مسلح آن و لغواتخابات رناست

جمهوری و تشکیل حکومت موقت و بازگشت به

امارت اسلامی و تطبیق شریعت اسلامی و لزوم

تغییر قانون اساسی می زدند و چنان می پنداشتند

که عنقریب با سرهای افراخته و همچون قهرمانان

و فاتحین وارد شهر کابل و ارگ رناست جمهوری

خواهند شد، که ناگهان ترامپ با پیام های تویتری

خویش این گرگهای وحشی و دست پروده اسلاف

خویش را تویخ نمود و باعث شد تا ایشان با شنیدن

تویتهای ناخوشایندش از خواب پریده و شگفت

ادامه در صفحه ۶

# صلح ارتجاعی و انتخابات ارتجاعی دو حیلۀ برای استثمار بیشتر کارگران

زرقا فروغ

بدین ترتیب صدها مثال از وضعیت اسفناک کارگران تھی دست در افغانستان و جهان داریم که این تھی دستی و فقر مسبب صدها مصایب دیگر اجتماعی گردیده است که پرداختن به هر کدامشان بحث را به درازا می کشاند. همانطوریکه بار بار بدان پرداختیم که نظام جنایت پیشه و ضد انسان سرمایه برای رسیدن به کسب سود بیشتر به هر نوع ابزار دست میبرد، جنگ و کشتار در افغانستان امروز به سرمایه داری نفع می رساند. کارگران تهدیدست با جریان های تروریستی اسلامی وابسته (که دست ساز آمریکا بودندش را هیلاری کلینتون تأیید کرد) به مثابه گروه های "تندرو اسلامی" که در رسانه های پر زرق و برق سرمایه داری با اسم های رنگین چون اپوزیسیون، برادران ناراضی و یا مخالفان سیاسی دولت ... از آن ها یاد می شود مواجه اند؛ در قرا و قصابات همواره نمایش کردن بریدن و تکه تکه کردن کودکان و سنگسار و به شلاق بستن زنان به دست این تروریست ها جریان دارد. این جنگ ها به هر شکل و سناریو و با هر دستاویزی که برپا شده اند و صرف نظر از این که خود را با چه ایدئولوژی و نظری تبیین می کنند، در کلیت خود یک هدف بیشتر ندارند آن تنها حفظ شرایط وحشیانه استثمار در جهان سرمایه داری کنونی است. هدف آن است که همچنان منافع صاحبان بانک ها، تراست ها و انحصارات غول آسا از طریق تحمیل شرایط بسیار ظالمانه بردگی مزدی به کارگران و غارت منابع و ثروت های جوامع زیر نفوذ سرمایه داران بین المللی، حفظ و حراست گردد. دقیقاً به همین علت است که کشتار کارگران افغانستانی برای کرگسان ادامه در صفحه ۱۲

اسفبار گذاشت؟ مارکس دقیق میگوید "منع ثروت سرمایه داری، جدایی کارگران از وسایل تولید است، نه ریاضت ثروتمندان".

اگر به تفاوت طبقاتی در کشورهای در حال جنگ و پسا جنگ بنگریم مقدار مواد غذایی مصرفی فقیرترین اقشار کشورهای فقر زده برابر است با میزان مواد غذایی مصرفی در اردوگاه های آلمان نازی در دهه ۱۹۴۰. مطابق گزارشی سازمان صحتی جهان امروز میلیاردها انسان در سطح جهان در معرض گرسنگی قرار دارند البته این آمار از ساحات امن دنیا است حالانکه در مناطقی از جهان که آتش جنگ در آن ها شعله ور است شامل این احصا نایه نمیشود. این در حالیست که اضافه تولید مواد غذایی در کشورهای صنعتی به وفور وجود دارد و سرمایه داران این کشورها هر روز رژیم های رنگارنگ غذایی برای کنترل اشتها و کم وزنی وضع می کنند.

سرنوشت کودکان در کشورهای جهان سوم و در گیر جنگ های تحمیلی، نمایانگر رشد بربریت است؛ بر اساس گزارش یونسف (سازمان جهانی کودکان سازمان ملل)، ۱۶ میلیون کودک از گرسنگی یا بیماری های قابل درمان میمیرند. رقم ما را با این واقعیت مواجه میسازد که هر چهار سال تعداد مرگ و میر کودک برابر میشود با کل مرگ و میر انسان ها در جنگ جهانی دوم؛ اینست واقعیت ماهیت سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان.

برای روشن شدن بیشتر بحث جا دارد تا بر وضعیت امروزی کارگران در افغانستان و بخشی هایی از جهان مکتی داشته باشیم. صبح وقت روز چهار شنبه بود همه برای رسیدن به مقصدی عجله داشتند نزدیک مسجد شاه دوشمشیره رسیدیم جمعیت انبوهی از جوانان، نوجوانان، میانه سالان و حتی اطفال جمع شده بودند یکی پارچه نانی را میجوید و دیگری دستانش را با بخار دهن گرم میکرد، بعضی شان مخمور بود و از پارگی های لباس شان قسمت های بدن شان نمایان بود همه این جمعیت فقط برای به دست آوردن یک وقت غذا برای خود و خانواده های شان گرد آمده بودند، از چهره های شان فقر، بی نانی ناامیدی و پریشانی هویدا بود. اگر این کارگران روز مزد را از بعد دانش و مهارت رده بندی کنید تعداد کثیر شان افراد تحصیل کرده با سند فراغت لیسانس و حتی ماستر هستند، چه اسمی را میتوان بر این وضعیت



## صلح ارتجاعی و انتخابات...

امریکایی و گماشته اش خلیل زاد برابر به پیشیزی اهمیت ندارد و دارند زمینه صلح با سفاک ترین و بی‌آزرم ترین گروه اسلام سیاسی یعنی طالبان و مشارکت شان در قدرت سیاسی را مساعد می‌سازند. تمسخر آمیز تر اینکه در دقایق ۹۰ بازی ارباب ترامپ این صلح را نا کار آمد دانسته و با یک تویت نصف شبی، شیپور ادامه جنگ را مینوازد. و جریانات اسلام سیاسی هارتر از قبل به تخریب پایه های برق و گرفتن پایه یی ترین تسهیلات از مردم و ایجاد ممانعت جهت دست‌یابی مردم به مواد خوراکی به مناطق دور دست و بریدن گردن کارگران و فرودستان در شاهراه ها ادامه میدهد...

همه این واقعیات دال بر آن است که تضاد و تقابل منافع کشورهای امپریالیسی امروز با وضوح تمام از طریق گروه های اجیر شده شان در منطقه آتش بیار جنگ در افغانستان شده اند. هر چه این قاتلین اجیر به حرکات جنایت کارانه و نفرت بار دست بزنند و باعث شود که توده های بیشتری تحت رهبری نیرو های ارتجاعی تباری و مذهبی رانده شده و آتش جنگ و نا امنی بیشتر منطقه را در بر بگیرد، امپریالیست ها بیشتر از آن سود خواهند برد. سیستم ظالمانه سرمایه داری جهانی، اگر دیروز در پی تقسیم جهان بود، امروز جناح های مختلف نظام سرمایه داری حاکم بر جهان برای به چنگ آوردن نیروی کار ارزان، بازارهای جدید و چپاول منابع و ذخایر مواد خام جنگهای نیابتی به راه انداخته اند.

سمت مقابل سناریو حکومت دوسره گزینشی امریکا است. دولت ضعیف فاسد، ناسیونالیست و مافیایی. گرچه طبقه کارگر در سرتاسر جهان استثمار میشود اما طبقه کارگر افغانستان در پهلوی استثمار معروض به ده ها ستم دیگر نیز میباشد. زیر پوشش جنگ خونریز یک جنگ بیمارگونه ای

دیگر به شکل بیکاری، فقر بیش از حد، فساد گسترده، اعتیاد، بی امنیتی، سو استفاده جنسی از کودکان و زنان نیز در جریان است؛ این استبداد دهه هاست که جریان دارد و زنده‌گی را بر مردمان این گوشه از جهان به دوزخی مبدل کرده است و بیشتر سبب ناامیدی از آینده و پریشانی در نزد کارگران و خانواده های آنها گردیده است. دولت امریکا با خیمه شب بازی های طرح و مخالفت با صلح به انتخابات ریاست جمهوری ایکه برای مدتی از چشم مردم در افغانستان افتاده بود بیشتر مشروعیت بخشید، ولی زحمتکشان افغانستان نا امید از تمام این سناریوها کمتر در این انتخابات سهم گرفتند. کاندیدان خائین و بی وجدان برای رسیدن به قدرت و ثروت اندوزی از هیچنوع زد و بند و معامله و فساد، تبلیغات ضد و نقیض دریغ نکردند. گروه سوم رهبران جهادی قومی و مافیایی و ناسیونالیست استند که در قابو نشسته اند که تا شود از جانب بادر اشاره ای برسد و ایشان هم در معامله ای قرعه برد به اسم شان اصابت کند. این نوع انتخابات هیچ ملاک و محدودیتی نمیشناسد. بنا بر این نمیتوان توقع داشت که بخشهای بورژوازی بیرون از حاکمیت (اپوزیسیون) که محروم از شرکت در این سناریوها بوده به برادران طبقاتی خود پشت کرده و به طبقه کارگر و تهی دستان افغانستان پیوندند.

واقعیت اینست که نه ختم جنگ و نه انتصاب جدید مرهمی بر زخم های مردم زخم خورده از استبداد، نمی‌گردد. این را باید کارگران، آزادیخواهان و فعالان سازمانهای چپ و کارگری بدانند که بی تفاوتی، قهرمان سازی و تحمیل رهبر قومی و ناسیونالیسم، مبارزه فردی و کمپاین های احمقانه برای این و یا آن بخش از بورژوازی آدمخور، دامن زدن به تفرقه و پراکندگی همگی به حال طبقه کارگر افغانستان مضر است. مبارزه بدون تشکل و سازماندهی و یا تحت تسلط سازمانهای جدا از طبقه کارگر نتیجه ای در بر نخواهد داشت جز اینکه در جلوی چشمانمان در

بهترین حالت استبداد نوینی را جایگزین استبداد قدیم کند؛ از پس نکتایی ریش و پشم و یا بر عکس آن برای مان بیاورند. "چاره ما کارگران وحدت و تشکیلات است".



**لنین: "دیدگاه طبقاتی" بخصوص در زمینه سیاسی به پرولتاریا حکم می‌کند که هر جنبش دمکراتیکی را تحرک بخشد. خواسته‌های سیاسی دمکراسی طبقه کارگر در اصل از خواسته‌های دمکراسی بورژوازی متفاوت نبوده و فقط در درجه تفاوت می‌کنند. در مبارزه برای رهایی اقتصادی، برای انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا بر پایه‌ای اصولا متفاوت قرار می‌گیرد و تنها هم خواهد بود (تولید کننده خرد تنها در حدی به کمک او می‌آید که وارد صفوف او گردد یا آماده ورود به صفوفش شود). به هر صورت در مبارزه برای رهایی سیاسی، ما متفقین متعددی داریم که نباید در قبالتان بیتفاوت بمانیم. ولی وقتی متفقین ما در اردوی بورژوا دمکراتیک، در مبارزه برای رفرفهای لیبرالی، همواره به عقب نگرسته و به دنبال تعدیل امور هستند تا بتوانند کماکان به هزینه دیگران "خوب بخورند، با آرامش بخوابند و با شادکامی زندگی کنند"، پرولتاریا تا به آخر به پیش خواهد رفت، بدون آنکه به عقب بنگرد.**

# مصاحبه "سوسیالیسم کارگری" در مورد پروژه صلح امریکا و طالبان

## سوسیالیسم کارگری:

قرار گزارش‌ها مایک پمپو وزیر خارجه ایالات متحده قبل از تعطیل کامل مذاکرات توسط ترامپ، از گذاشتن امضایش پای توافقنامه انصراف داده بود. خلیل زاد به عنوان نماینده خاص رئیس جمهوری و مجری و کارگذار اصلی پروسه مذاکرات از جانب وزارت خارجه امریکا نیز حیرت و تعجبش را از تصمیم ترامپ ابراز نموده است. آیا این موضعگیری‌ها چند دسته گی سیاسی در حکومت امریکا در قبال افغانستان را نشان می‌دهد یا یک تاکتیک سیاسی است؟

## جواد طیب:

من می‌خواهم خیلی فشرده لب و گزیده دیده گاهم را پیرامون اوضاع و احوال اخیر افغانستان مخصوصاً در قسمت حضور امریکا- ناتو و توقف گفت و گو‌ها از سوی ترامپ بگویم. همان گونه که شما در ابتدا پرسش یاد آور شدید قرار گزارش‌ها! گزارش‌های زیادی از منابعی در امریکا و اینجا در افغانستان بیرون می‌زنند، ممکن است یک تعداد شان دقیق و سر راست باشد که اراده واقعی افراد را نشان دهد و بخش‌شان هم بیرون دادن پروپاگاندا باشد برای ذهنیت دهی افکار عامه در جا‌های که نیاز دیده می‌شود. حال ممکن است اراده پامپو مبنی بر اظهار انصراف اش از امضاء پای توافق نامه سیاسی طالبان و امریکا پیش از تصمیم ترامپ دقیق و مبنی بر منافع ایالات متحده امریکا باشد یا هم تاکتیکی جهت سمت و سو دادن اذهان عامه، به همین گونه ممکن است توقف گفت و گو‌ها در این مقطع زمانی از سوی ترامپ حتماً برای آن چیزی باشد که در توییت‌هایش ذکر کرده است که گویا به دلیل افتتار که در کابل منجر به کشته شدن دو

سرباز خارجی و بیش از ده افغان شد، این تصمیم را گرفته است. من باورمندم که چند دسته گی سیاسی، خلوص نیت افراد، اگر پامپو است یا مشاور امنیت ترامپ و یا خلیل زاد و فلان آدم خیلی خیر دیگری در سنا و موقف‌های دیگر امریکا یا ناتو، اصلاً روی حضور راهبردی امریکا و شرکاش در افغانستان و منطقه تاثیر آن چنانی بی‌نخواهد داشت.

چون اساس حضور امریکا - ناتو برآیند تصمیم بوش، بیلر و کسانی دیگری نیست که واقعاً از حمله به آسمان خراش‌های امریکا در ۲۰۰۱ خشمگین شده باشند و تحت این تاثیر و عصبانیت ناشی از آن اقدام به فرستادن سرباز و لشکرکشی به افغانستان و منطقه کنند؛ اگر بنیاد منطق آمدن امریکا و شرکا اروپایی اش در افغانستان از همان ابتدا این طور فرض شود یقیناً که در یک تحلیل دم دستی می‌شود گفت که کله خرابی ترامپ یا بی‌منطقی در اعمال سیاسی خود و تیم اش می‌تواند منجر به هر تصمیم نهایی شود؛ حال آن که کله مساله این گونه نیست حضور امریکا- ناتو در کشور و منطقه محصول و نتیجه روند خودگستر یک سیستم است که این سیستم یعنی کاپیتالیسم و آنهم در مرحله معین برای ادامه حیات خود ناچار است وقتی در آنجا یعنی امریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان و جاه‌های دیگر مارکیت‌ها از تولید کالاها و انباشت سرمایه اشباع شد و نرخ سود پایین آمد خود را به مناطق و جغرافیایی برساند که در آنجا کسب سود و انباشت سرمایه هرچه بیشتر و با نرخ سود بالا باشد. در این فرایند بوش، بیلر، ترامپ، پامپو و هر کسی دیگر محکوم به اجرای حکم این نظام است نه آدم‌های مستقل با خلوص نیت بشردوستانه یا هم بشر ستیزانه؛ چون در این مقطع

اینها تابع وسایل تولید است؛ یعنی در حقیقت سرمایه است که تصمیم جنگ و صلح و رفتن و ماندن را در جایی می‌گیرد نه نیت ترامپ، مرکل، مکرون، جانسون، پوتین یا هر کس دیگری. البته این طور برداشت نه شود که انسان‌ها اراده و نقشی ندارند، یا این بحث کاملاً تحت سلطه دترمینیزم اقتصادی اراده انسان‌های مختار را زیر سوال برده است. نخیر ابداً اینطور نیست انسان‌ها حتماً در قالب همین سیستم و نظام با "نیت خیر" و اراده‌شان می‌توانند در سریع سازی و کند سازی فرایندها نقش داشته باشند، ولی از آنجایی که در چهارچوب این سیستم تصمیم گیری می‌کنند ناچار، چون سیستم ساخته مجموعه‌ای از متغیرها است خواه نخواهد متغیرهای دیگر سیستم مانع تصمیم و اراده فردی می‌شود؛ اما اگر فردی کاملاً علیه این سیستم و نظام باشد با در نظر داشت کاراکتر و جایگاه و پایگاه اجتماعی می‌تواند تصمیم اش در سطح اجتماعی منشأ اثر باشد.

به هر حال خواستم بگویم بنیاد تحلیل من از موضوع بر پایه نکات فوق است در این گپ‌ها، گزارش‌ها و خیمه شب بازی‌های تیم‌های حاکم در امریکا، اروپا، قطر و کشورهای منطقه در داخل نظام سرمایه داری هرچه باشد به نفع طبقات فرودست مخصوصاً طبقه کارگر نیست. من در نوشته‌ای تحت عنوان "در آرزوی صلح جنگ تحویل نگریم" خاطر نشان ساخته‌ام که جنگ و صلح به خودی خود به نیت چند آدمی در چند گوشه دنیا کور گره نیست؛ بل پشت هر جنگ و صلحی در کشمکش طبقاتی، منافع طبقات معین اجتماعی نهفته است. و هر طبقه برای منافع طبقاتی خود نیرو جمع می‌کند تا وزنه‌ی قابل محاسبه در تعاملات جهانی باشد؛ حال بر مجموع ادامه در صفحه ۱۴

**مصاحبه "سوسیالیسم کارگری"...**

طبقات فرودست مخصوصاً طبقه کارگر است که در یک صف واحد گرد یک پلاتفرم روشن سیاسی علیه کل سیستم و نظام بردگی مزدی انسجام سیاسی یابد و برای رهایی آحاد بشریت در جغرافیای افغانستان، منطقه و جهان به میدان آید. در غیر آن از مجموع نعمات و زیبایی های جهان به جز گرسنگی، فقر، اعتیاد، بی حقوقی و مجموع مظالم و اشکال ستم اجتماعی سهمی نخواهد برد.

**سوسیالیسم کارگری:**

آیا با آمدن طالبان به قدرت فاز جدیدی آغاز می شود؟ خطرات احتمالی چنین فازی را چگونه می بینید؟

**اتیلا مهربان:**

فاز جدیدی در گسترش توحش و خفه کردن صدای هر اعتراضی، آری. ولی نه در مناسبات حاکم اقتصادی! این فاز جدید چیزی نیست جز سیر قهقراپی. عقب گردی که نیروی محرکه اش ریشه در باورهای اسلام سیاسی طالبان دارد. باوری که به حکم قرآن و حدیث، اپارتاید جنسی را مشروعیت می بخشد، پیدوفیلی را سنت پیامبر می داند، تفاوت های طبقاتی و موقعیت اجتماعی انسانها در رابطه با مناسبات تولید و سهم شان از تولید را اراده الهی می داند، و به حکم دین به مالکیت بر وسایل تولید قدسیت قایل شده و هرگونه تلاش در جهت تغییر آن را حرام و نافرمانی از اراده خدا می داند. هیچ شکایت و نقد احکام آسمانی و منصوب به خدا که عمیقاً غیر انسانی هم هستند، مجاز نبوده سرکشی از آن را توهین به مقدسات و محاربه با خدا دانسته و با سنگسار، بریدن گلو و ضرب و شتم پاسخ می دهد. در حکومتی که طالبان بخشی از آن باشد، عشق و رابطه ارادی، آزاد و برابر انسانها گناه کبیره و تجاوز بر کودکان (دختر) ادامه راه و

سنت پیامبر است. این ها ناهنجاری هایی هستند که با اتکا به دین قباحات آنها حذف شده و به عنوان ارزش و هنجارهای پذیرفته شده بر اجتماع تحمیل می گردند.

این همه شاخصه صرفاً طالب ها نیست. فنکسیون هایی اند که اسلام سیاسی چه با مارک طالب، مجاهد، داعش، جمهوری اسلامی یا ابزارهای دیگر دینی با آن برنامه ریزی شده اند تا بتوانند ضمانتی باشند برای استمرار نابرابری، ستم و خفه کردن صدای هر اعتراضی بر علیه سرمایه داری در سایه توجیهای دینی.

علی الرغم ظرفیت همزیستی و نیاز متقابل دین و سرمایه به همدیگر، این سرمایه است که شکل و مضمون دین را بر مقتضای نیازش تغییر داده و تعیین می کند. زمانی دین و مبشرانش را به سوراخ ها می راند و در فرصتی دیگر آنگاه که منافعی ایجاب کند بر تارک قدرت می کشاند. این جذر و مدها در روابط دین و سرمایه داری می تواند در اذهان مردم توهم ایجاد کند، بدون آنکه در ماهیت سرمایه داری و میکانیسم استعمار تغییری پدید آمده باشد. همین نکته - یعنی ایجاد توهم یکی از خطرات احتمالی به قول شما این فاز خواهد بود. به این مفهوم که افرادی رابطه میان طالب و نظام حاکم موجود را بیشتر در چوکات مخالفت های سیاسی آنها دیده و بر مبانی عینی و نیازهای متقابل آنها به همدیگر، کمتر توجه می نمایند. این درست است که خزیدن طالبان در بدنه دولت دامنه آزادی هایی را که ثمره مبارزات مردم در محدوده دموکراسی بورژوایی است، محدود می نماید. مثلاً عکس العمل اعتراضی زنان در رابطه با کشته شدن فرخنده مانند برداشتن تابوت توسط زنان و جلوگیری از مراسم تدفین توسط نمایندگان دین و مردان، که یک سنت شکنی بود و قدسیت مذهب را خدشه دار نمود، به گمان اغلب نمیتواند تحت حاکمیت دولتی که طالبان یکی از سکان داران آن باشد، بدون پرداختن هزینه گزافی ممکن باشد. ولی این امر به

مفهوم زیر و رو شدن روابط روبنایی موجود در جامعه نیست. به مفهوم واقعی کلمه، تقابل مدرنیته با توحش هم نیست. چون نقش جوامع به اصطلاح متمدن غرب در عروج اسلام سیاسی و انسجام نیروهای چون طالبان کاملاً روشن است. نقش آنها را در سرنگونی قزافی، در ائتلاف ضد دولت سوریه، در جنگ عراق و نتایج آن را که از جمله عروج داعش بود، به وضاحت می توان دید. آلمان و ناروی جزء همین کشورهای "متمدن" هستند که در دعوت از نماینده گان طالبان در مذاکرات "صلح" در تلاش بودند تا از هم دیگر پیشی بگیرند.

با تصور تقابل توحش با مدرنیته، درک ماهیت و مخرج مشترک این نیروها به فراموشی سپرده شده و نقش و خصوصیات فردی افرادی که در برابر هم قرار گرفته اند برجسته می شود. مثلاً استانکزی جنایتکار در هیأت مذاکره کننده طالبان و استانکزی مدرن، پاسدار قانون اساسی و دموکراسی در رکاب غنی. در نتیجه این خوشبینی کاذبی ایجاد میگردد که گویا میشود در کنار فعالین اجتماعی که خود به اصطلاح به زور میخ دموکراسی بورژوایی میچرخند، جلو طالبان را گرفت. یا حتی با تکیه به نیروهای مدرن بین المللی دست به انسجام نیرویی زد که بتواند جلو خزیدن طالبان را به قدرت گرفته و از آزادی های موجود در چوکات نظام، دفاع نمایند. اما واقعیت این است که مخالفت نیروهای مربوط به جامعه مدنی با طالبان برای حفظ وضعیت موجود بوده و در مواردی هم تعلقات تباری آنها را در برابر طالبان قرار می دهد. به این ترتیب توهنات نامبرده سبب می گردد که تلاش برای انسجام نیروی قدرتمند کارگران و همچنان شکل دادن به جنبش آزادی-خواهانه که می تواند به عنوان یک نیروی مقتدر در معادلات قدرت نقش داشته باشند، به حاشیه کشیده شود.

## مصاحبه "سوسیالیسم کارگری"...

## سوسیالیسم کارگری:

واقعیت این است که مردم افغانستان در کل و به ویژه طبقات و اقشار زحمتکش پیوسته اولین قربانیان همه تقابل های نیروهای ارتجاعی و حامیان جهانی شان در طول بیشتر از چهار دهه بوده اند، جایگاه و نقش این قربانیان در پروژه صلح قدرت های بزرگ جهانی و همراهمان منطقه‌یی شان در کجا قرار خواهد داشت؟

## کبیر کهکشان:

همانگونه که در سوال شما هم تذکر رفته است مردم یعنی اکثریت محرومان و فرودستان در افغانستان به حیث اولین سرکوب شده های تاریخی این سرزمین طی چهار سال بار اصلی فاجعه در افغانستان را به دوش کشیده اند و می کشند. تراژیدی سرکوب، استبداد و جنایات نیروهای دینی چون مجاهد و طالب و یا هم دیکتاتوری های غیردینی بیشترین قربانیان را از میان همین مردم محروم به حیث گروگانان و اسیران این سیستم ها گرفته است از آن جایی که تمام انواع و فرم های مرتجعین و جریان های سیاسی آنها سازمان یافته اند و سازمان یافته عمل می کنند و به نحوی به پشتیبانی بخش هایی از جامعه نیاز دارند، بناءً ترغیب هایی مانند "نماینده گی نمودن" از خواست ها و مطالبات مردم از زن و مرد و یا ادعای صیانت و دفاع از منافع مردم زحمتکش توسط این نیروها اسم رمزهایی اند که در واقع با توسل به آنها متأسفانه جامعه را با آن دچار انقطاب شدید نموده تا این مردم نتوانند محرکی برای رهایی خود شوند.

در صلح احتمالی کنونی با طالبان نیز، هر جریان سیاسی و دینی از حکومت غنی - عبدالله گرفته تا احزاب اسلامی از جمله جمعیت و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و خود طالبان ادعای رعایت نقش مردم در چگونگی این روند را دارند در حالی که به نام این ادعاها اساساً آنها برای نقش سیاسی فردی یا گروهی خود دارند تلاش می کنند اما با ماهیت ارتجاعی و ریاکارانه یی که دارند مانند پوپولیسم رسمی، پشت نقاب "مردم" پنهان می - شوند. به نظر ما سوسیالیستها نقش مردم یعنی در حقیقت اکثریت محرومان و فرودستان جامعه زمانی در صلح احتمالی برجسته خواهد بود که به اثر فشار و مقاومت

آن ها، اول آنانی که تحت نام جامعه جهانی در روند تحولات در افغانستان مؤثر اند وادار ساخته شود تا سلطه تمامی اسلام سیاسی را به لحاظ مادی و تشکیلاتی و جنگی که چهل سال است بر مردم افغانستان به نام نبرد علیه کفر و کمونیسم مستولی ساخته شده است، برچینند تا آنان با کشیدن نفس عمیق و راحت، خود را مستقل از این هیولاها بیابند. تأکید بر اینکه چرا "جامعه جهانی" وادار ساخته شود! زیرا تمام فعل و انفعالات کنونی در افغانستان و نیز پیرامون طرح های گوناگون از جمله همین روند "صلح" در مورد افغانستان از نقش تهدابی و کیفی دولت ها و سازمانهای خارجی در سمت دادن و جهت دادن تحولات در افغانستان ناشی می شود. مردم افغانستان هیچگاه نتوانسته اند و یا دقیق تر اگر بیان شود برای شان فرصت داده نشده است تا انتخاب واقعی خود را برای رهایی از شر و نکبت های صادر شده در افغانستان انجام دهند. کارگران و زحمتکشان افغانستان که اکثریت قاطبه این مفهوم «مردم» را تشکیل می دهند منفی یک اقلیت مفتخوار - ضد مردمی، پیوسته به حیث وسیله و مشروعیت دهنده برای سیستم های سیاسی اقتصادی استفاده شده اند و بدین جهت آن نقش تاریخی محرک دیگرگونی اساسی در تحولات از آنها عامدانه سلب شده است. نتایج عدم دسترسی و دخالت مردم در مورد صلح احتمالی امپریالیسم با نماینده های تحجری اش طالبان در افغانستان از قبل به همه واضح و آشکاراست. گستره این وضاحت و سیاه کاری به قدری وسیع و انزجار آور است که حتی نزدیک ترین همکاران ترامپ را نیز مجبور به نهیب ترک معامله با این جنایتکاران ساخته است.

دوم چنان که میدانیم، تاریخ مبارزه انسان ها پیوسته یک تاریخ و حرکت طبقاتی است و در آن همیشه تقابل طبقاتی برای و بخاطر دیگر گونه زیستن و بهتر زیستن وجود دارد. به نظر من اگر مردم افغانستان به ویژه کارگران و نسل جوان با انتخاب آگاهانه شان از چنین یک مسیری و در چنین یک مسیری به صف نشوند و این اکثریت ستمدیده در افغانستان مشکل نشوند و خطری نشوند برای ارتجاع حاکم مذهبی و دولت های کپک زده بورژوازی آنها، همه معاملات سیاسی مانند همین ادعای صلح با طالبان یک ارزش موقتی خواهد

بود که در پهلوی دها آسیب شکننده اش، بازنده اصلی آن بازهم مردم و جنبش آزادی خواهی خواهد شد.

## سوسیالیسم کارگری:

طیف هایی از جامعه در رابطه به صلح با طالبان خوشبین به نظر می آیند. تجربه گذشته امارت اسلامی طالبان چه چیزی را به مردم افغانستان می آموزد که هنوز عده یی متوجه آن نیستند؟

## زرقا فروغ:

این بیشتر از چهار دهه جنگ و سلطه گری اسلام سیاسی گاهی در چهره مجاهدین و گاهی در نقاب طالب وداعش در افغانستان به موازات سیاست های جنگ افروزان امپریالیسم امریکا و تحمیل جنگ و ویرانی زنده گی مردم در افغانستان را تیره و تار ساخته است.

شرایط رقت بار جنگی، فقر، بیکاری، بی امنیتی، تبعیض قومی و جنسیتی، خشونت های رنگارنگ تجاوز به جسم و مال مردم، قدرت گیری جریانات اسلامی، یأس و نومیدی شدید را در میان طبقات تهی دست و کارگران در افغانستان بار آورده است.

افغانستان اکنون در آتش جنگ های خونین و مرگ بار و مداخلات نظامی دولت های سرمایه داری و ارتجاعی منطقه می سوزد و به تبع آن به میدان تاخت و تاز جریانات شبه نظامی اسلام گرا تبدیل شده است. دهه ها ست که این جریانات متحجر به صورت پارادوکسال، گاهی در خدمت و هم سویی با قدرت های امپریالیستی و گاهی در تقابل و تضاد نیم بند با آنان، به بازیگران اصلی در ساخت سیاست های ژئوپلیتیکی منطقه یی و جهانی درآمده اند. سالهای مدیدیست که باشند گان تهی دست و کارگران این جغرافیای جنگ زده و ستمدیده در آرزوی یک آرامش نسبی و صلح واقعی و خواب آرام می سوزند که این آرزوی نا تمام می تواند یکی از عوامل خوشبینی مردم به ادامه در صفحه ۱۶

**مصاحبه "سوسیالیسم کارگری"...**

صلح بدون در نظر داشت نوعیت و کیفیت این صلح باشد.

اعمال گروه های اسلامی دست ساخت منطقه کثیف و ضد بشری است. طالبان تمام کشتارها ویرانگری های شانرا در تقلید از پیامبر و امامان دین اسلام توجیه می کنند که البته این بدان معنی نیست که جنبش طالبان یک ایدئولوژی خالص مذهبی را نمایندگی می کند، بلکه ایدئولوژی طالبی کلتی از بنیادگرایی اسلامی، سنتهای قومی و قبیله‌ای و ناسیونالیسم اتنیکی بوده است، در افغانستان امروز ناسیونالیسم تباری و قومی به عنوان دومین حربه بعد از مذهب به دست امپریالیسم برای پیش برد اهداف آنهاست. تأثیرات این حربه فوق العاده مخرب است، زیرا افراد را به خاطر تعلقات و مشترکات شان تا حد شوونیزم تحریک کرده و حتی سبب نسل کشی ها می گردد. پاره‌ی از تعلقات مشترک، خون و نژاد در مردم افغانستان تا حد افراطیت تند و خشن رشد کرده که حتی انسانهایی که سالها در همسایه گی هم می زیسته اند امروز همدیگر را گردن می برند.

رهبران قومی که پیشینه جهادی دارند پدیده ناسیونالیسم کور را کاملن سیاسی ساخته و با تقدیس تبار و قومیت دست به تاسیس جنبش های قومی زده و از آن برای سود و منفعت فردی شان نفع می برند. این رهبران قومی با تزریق ناسیونالیسم بر افکار توده خودی و با تقدیس خصوصیات قومی خودی، زبان و خصوصیات خود را برتر شمرده و بر زبان و فرهنگ و آداب و رسوم ملت های غیر خودی با چشم حقارت نگاه می کنند. شوونیزم یک پدیده عمیقاً ارتجاعی است که تخم خصومت و اختلاف را میان کارگران ساکن در یک سرزمین می پاشد و از همبسته گی و همدردی کارگران و زحمتکشان جلوگیری می کند.

این رهبران قومی جهادی که هر کدام شان سر از یخن یکی از دولتهای سرمایه داری منطوقی یا جهانی بیرون می کنند نیک آگاهند که چطور از

طریق ایجاد شور قومی یا تباری و یا مذهبی در بین توده های ناآگاه به مقاصد شان برسند. لذا خوشبینی افراد بیسواد و ناآگاه که فریب دلالتان قومی شان را خورده اند با تقدیس تعلق اتنیکی و مشترکات با طالبان نیز میتواند صدق کند ولی با اطمینان می توان گفت این طیف خوشبین تعدادشان اندک است، زیرا این بیشتر از سه دهه ارمغان جهاد طالبان برای مردم تهی دست و کارگر افغانستان جز سیاه کاری، استبداد و خونریزی چیز دیگری نبوده است. بدبختانه طالبان دمیل چرکینی برای مردم منتسب به قوم پشتون است زیرا کارگران پشتون دست پشتون مانند سایر کارگران افغانستان در رنج و بدبختی به سر می برند، زنان و دختران پشتون از سبب قیودات مذهبی عصر حجری طالبان از درس و تعلیم محرومند، کودکان و نوجوانان شان معروض به سوء استفاده جنسی (بچه بازی) و یا مجبور به کاردرمزارع یا کارگاه های تولید مواد مخدراند که در نتیجه سبب ایجاد اعتیاد در نزد شان می شود. طالبان و داعشیان بیشترین سربازان شان را از کودکان فقیر و نوجوانان پشتون به اعتبار تعلق تباری شان می گیرند و یا کودکان را از خانواده های فقیروبی بضاعت می خردند و در برنامه های انتحاری ازایشان استفاده می کنند. چه بسا زنان و دختران پشتون که مثله، قصاص و سنگسار شده اند. با تاسف مجموع این عوامل سبب عقبگرد فرهنگی و افت غربی در بین تمام شهروندان افغانستان و به خصوص پشتونها گردیده است. و از آنجایی که کشورهای سرمایه داری منطوقی و جهانی از استبداد و عقبمانده گی حمایت می کنند، انسانها به ویژه اقشار و طبقات زحمتکش و محروم در افغانستان هرروز در آشفته گی و بحران بی حد و حصری دست و پا می زنند و قربانی می گردند.

**سوسیالیسم کارگری:**

برخی ها میگویند که جنسیت کیفی طالبان امروزه با بیست سال قبل تفاوت دارد و آنها می توانند مدنی تر و با مدارا تر با مجموعه از نورم های آزادیخواهانه

مدرن رفتار نمایند. این ادعا و یا ارزیابی به نظر شما چه اهمیتی دارد و به چه میزانی درست است؟

**پیکار جو:** بگذار این پرسش شما را با سروده یی بیازم که در سال ۲۰۱۰ در وصف طالبان سروده ام.

**طالبان****دشنه ها بر دستها**

کله ها لبریز از باور به الله

قلبها آگنده از انگیزه های انتقام

آری! اینان مؤمنان بارگاه پاک یزدانند

بنده گان صاف و خاص ذات رحمانند

پیروان رسم ابراهیم و اسحاق و سلیمانند

امتان احمد مختار و سربازان میدان نبرد

کفر و ایمانند

اینان طالبانند

حامیان دین اسلامند

دشمنان دیگر اندیشان و خیل ملحدانند

یک قلم بر ضد انسانند

آری!

اینان طالبانند!

+++++

ر. پیکار جو - هالند

۰۳/۰۶/۲۰۱۰

۱۳۸۹/۰۳/۱۲

**دین دم عمیق، آلف و  
علوف زجر آور و  
احساسات یک دنیای بی  
رحم است. دین  
همانگونه که روح ارواح  
بی روح است. انیون توده  
ها است.  
(کارل مارکس)**



## مصاحبه "سوسیالیسم کارگری"...

همان گونه که بارها بیان داشته ام افراد طالبان و بسیاری از رهبران عقیدتی آنان که در هاله غلیظی از خود بیگانه گمی مطلق قرار داشته و به تأسی از آموزه های آشکار و روشن قرآن و سنت " پیامبر اسلام " تمام هست و بود خود را مدیون دین اسلام می دانند و آنانی را که به گفته ایشان به " دین مبین اسلام مشرف نشده اند " و یا ظاهراً خود را مسلمان جلوه می دهند ، منفور و منحوس پنداشته و از ته دل با آنان دشمنی می ورزند و کوچکترین صدای اعتراض مخالفین خویش را با لعنت و نفرین و توهین و تکفیر و در نهایت با گلوله و شمشیر و انفجار و انتحار پاسخ می دهند، اینان طبعاً اعمال خسونت بار و تروریستی خود و همطرازان خود را که در آیات قرآن " جهاد فی سبیل الله " خوانده شده است، نه تنها به گونه یی علنی و آشکار مورد تأیید و پشتیبانی قرار می دهند بلکه به آن می بالند و مباحات می نمایند و انجام دهنده گان آنرا مورد نوازش و تفقد نیز قرار می دهند.

آری! طالبان این پیروان راستین و جان بر کف رهبر محبوب و درعین حال مجهول الهویه و خیالی شان که گویا شخصی به نام محمد بن عبدالله قریشی بوده است ، از آنجایی که در خود بیگانه گمی مطلق و نهادینه شده قرون متمادی به سر می برند؛ این جنایات را که خود آنرا پیکار مقدس یعنی جهاد می نامند، به زعم خودشان به خاطر رضای خدا و رفتن به بهشت برین و دست یابی به حور و غلمان و جویهای شیر و عسل و شراب و انگبین در زنده گانی بعد از انتحار و کشته شدن و یا مردن، انجام می دهند ، مگر غافل از آنند که در حقیقت دست نامرئی بخشی از سرمایه مالی جهان (کمپنی های نفتی خلیج، تجار بزرگ و مدرنترین سازمانها و نهادهای استخباراتی نظام سرمایه داری) آنان را ماهرانه به سان عروسکهای بی اراده به جنب و جوش آورده و این بیچاره ها دارند در راه تحقق

بخشیدن به پلانهای شوم آنان جانهای شیرین خود و دیگران را بیرحمانه قربان می نمایند. با این اوصاف و ویژه گی هایی که بر شمردم بعید به نظر می آید که طالبان بتوانند با این نیرنگها و سیاست بازی ها و دروغهای اسلامی که در ادبیات اسلامی به نام « تَقِیَّه » معروف و مجاز هست، ماهیت و ساختار اساسی اندیشه ها و آموزه هایشان را یک شبه تغییر داده و از گرگ های درنده به گوسفندان و آهوبره های بی آزار مبدل شوند. این دیگر خواب است و خیال است و محال !!

مگر از آنجایی که نسل جوان امروز ما، اکنون دیگر آن نسل خواب آلوده دوران توحش جهادی و طالبی نبوده و به یمن تجاری که در طی سالهای اخیر اندوخته است آماده « نه » گفتن و عصیان در برابر معامله گری های سرمایه دارانه کاخ سفید و لندن و بن و پاریس و پیکنگ و کرملن هست ، به شرط آن که فعالین و سازمانهای چپ و دموکرات بتوانند این نیروی عظیم را هوشیارانه و با درایت تحریک و رهنمایی کنند.

## آزیتاسیون سیاسی و دیدگاه طبقاتی

و.ای. نلین



خواننده احساسی که با سخنرانی م. ا. استاخوویچ، سردهسته نجبای اورل گویرنیا در کنگره مبلغین مذهبی به وجود آمده را به یاد دارد. وی طی آن

سخنرانی خواستار به رسمیت شناخته شدن آزادی عقیده توسط قانون گردید.

مطبوعات محافظه کار به رهبری موسکوفسکیه و دوموستی مبارزه ای سهمگین را علیه آقای استاخوویچ به راه انداخته اند. این مطبوعات قادر نیستند صفتی بیابند که پستی او را به قدر کافی توصیف نمایند و تا آنجا پیش می روند که تمامی نجبای اورل را بخاطر انتخاب مجدد آقای استاخوویچ به سردستگی، به خیانتی بزرگ متهم می کنند. البته انتخاب مذکور در واقع واجد اهمیت بسیار بوده و تا اندازه ای از خصلت نمایش مخالفت نجابت در مقابل استبداد و بی عدالتی پلیسی برخوردار است.

موسکوفسکیه و دوموستی می گوید: «استاخوویچ، به اندازه میشا استاخوویچ شوخ، خوش بیان، سرچشمه حیات و روح گروه، سزاوار سردستگی نجبا نیست...» (شماره ۳۴۸، ۱۹۰۱). بدا به حال شما آقایان، مدافعین چماق. اگر حتی زمینداران خوشگذران ما درباره آزادی عقیده سخن بگویند، پس باید برآستی رسوایی های کشیشان و پلیس، خارج از شماره باشد....

«جمع سبک سران «روشنفکر» ما، که استاخوویچ ها را برمی انگیزند و ستایش می کنند چه اهمیتی برای امور مذهب ارتدکس مقدس و اجدادی ما قائلند؟... باز هم بدا به حال شما آقایان، قهرمانان حکومت خودکامه، جوهر ملی و مذهب ارتدکس. اگر حکومت خودکامه پلیسی ما حتی مذهب را هم سرشار از روح سلول زندان نموده است بطوری که استاخوویچ ها (که اعتقادات مذهبی چندان محکمی نداشته، لکن آنچنان که خواهیم دید خواستار نگهداشتن مذهبی ثابت اند) هم نسبت به این مذهب رسوای «ملی» کاملاً بی تفاوت شده اند (اگر واقعاً دشمن نباشد)، پس این باید حتماً نظام خوبی باشد.

...«آنها مذهب ما را یک وهم می خوانند! آنها ما را به باد تمسخر می گیرند زیرا ما به برکت این «وهم» خوف داشته و سعی داریم از ارتکاب به گناه

## آزیتاسیون سیاسی و "دیدگاه طبقاتی"

اجتناب ورزش و بدون گلابه وظایف خود را به انجام می‌رسانیم، بدون اینکه اهمیتی برای سختی آنها قائل باشیم؛ زیرا ما نیرو و شهامت تحمل اندوه و تهیدستی را پیدا کرده و در ایام کامیابی و خوشبختی دستخوش غرور نمی‌گردیم... خوب! ایمان ارتدکس برای آنها عزیز است زیرا به مردم می‌آموزد فلاکت را «بدون گلابه» تحمل نمایند. عجب مذهب پرمفعتی برای طبقات حاکم! در جامعه‌ای آنچنان سازمان یافته، که اقلیتی ناچیز از ثروت و قدرت در حالی بهره می‌برد که توده‌ها مدام از «تهیدستی» در عذابند و «وظایف سخت» را به انجام می‌رسانند، برای استثمارگران کاملاً طبیعی است با دینی هم‌آواز شوند که به مردم می‌آموزد بخاطر بهشتی موهوم در آسمان، جهنم را روی زمین «بدون گلابه» تحمل کنند. ولی موسکوفسکیه در شور و حرارت خود به روده‌درازی می‌گراید. روده‌درازی تا آن حد که در واقع سهواً، حقیقت را بیان داشته است. به خواندن ادامه می‌دهیم: «... آنان شکی ندارند که اگر استاخوویچ‌ها خوب می‌خورند، با آرامش می‌خوابند و با شادکامی زندگی می‌کنند از برکت این «وهم» است.»

حقیقت مقدس! موضوع دقیقاً همین است. این بخاطر «اوهام» مذهبی شایع در میان توده‌هاست که استاخوویچ‌ها، آبلومف‌ها<sup>۱</sup> و همه سرمایه‌داران ما از قبل کار توده‌ها زندگی می‌کنند و حتی خود موسکوفسکیه و دوموستی نیز «با آرامش می‌خوابد». و هر چه علم بیشتر در میان مردم اشاعه یابد، تعصبات مذهبی راه بیشتری را برای آگاهی سوسیالیستی باز خواهد کرد و روز پیروزی پرولتاریا نزدیکتر خواهد شد، همان پیروزی‌ای که تمام طبقات تحت ستم را از بردگی‌ای که در جامعه مدرن از آن در عذابند رها خواهد ساخت.

ولی موسکوفسکیه و دوموستی با نسنجیده به زبان آوردن نکته‌ای، خیلی ساده‌تر نکته قابل توجه دیگری را فاش می‌سازد. این نشریه در اعتقادش مبنی بر آنکه استاخوویچ‌ها اهمیت مذهب را «درک نمی‌کنند» و از روی «بی‌فکری» محض به دنبال اشکال لیبرالی هستند، بوضوح در اشتباه است. چنین تفسیری از یک روند سیاسی مخالف، از ساده‌لوحی کودکانه‌ای ناشی می‌گردد. این واقعیت که در این مورد آقای استاخوویچ بعنوان مدافع تمامی روند لیبرالی قدم پیش گذارده است، بهتر از هر چیز توسط خود موسکوفسکیه و دوموستی به ثبوت می‌رسد؛ در غیر این صورت دست زدن به چنین مبارزه‌ای تنها علیه یک سخنرانی چه لزومی داشت؟ چه احتیاجی به صحبت درباره‌ی نه استاخوویچ بلکه استاخوویچ‌ها و «جمع روشنفکران» بود؟

البته که اشتباه موسکوفسکیه و دوموستی عمدی می‌باشد. این روزنامه در تحلیل لیبرالیسمی که از نقطه نظر طبقاتی از آن تنفر دارد، بیش از آنکه ناتوان باشد، بی‌میل است. در اینکه او نسبت به این کار بی‌میل است جای بحثی نیست؛ ولی ناتوانیش در انجام این کار، برای ما جالب‌تر است، چه این شکایتی است که حتی بسیاری از انقلابیون و سوسیالیست‌ها نیز از آن در عذابند. همینطور، نویسندگان نامه مندرج در شماره ۱۲ ایسکرا که ما را بخاطر تلاش در دنبال کردن کلیه مظاهر ناخشنودی و اعتراضات لیبرالی در روزنامه‌مان، به انحراف از «دیدگاه طبقاتی» متهم می‌سازند، نیز همانقدر از این شکایت در عذابند که نویسندگان پرولتارسکایا بوربا<sup>۲</sup> و چندین جزوه در «کتابخانه سوسیال دمکراتیک»<sup>۳</sup> که تصور می‌کنند حکومت خودکامه ما نماینده حکومت مطلقه بورژوازی است؛ این در مورد مارتنیف‌ها هم که می‌خواهند ما را به دست کشیدن از مبارزه افشاگری چند جانبه (یعنی گسترده‌ترین تبلیغات سیاسی ممکنه) علیه حکومت خودکامه و تمرکز اصل تلاش‌هایمان اساساً بر مبارزه برای رفرفهای اقتصادی (دادن چیزی «مثبت» به طبقه کارگر، مطرح ساختن «خواسته‌های عینی» به نام وی برای اقدامات قانونی و اداری «که وعده نتایج ملموسی را

می‌دهد») وادارند نیز صدق می‌کند؛ و نیز درباره‌ی نادرین‌ها که با خواندن خبر روزنامه ما درباره‌ی تضادهای آماری، شگفت زده می‌پرسند: «خدای بزرگ، این دیگر چیست؟ یک روزنامه زمستوو؟» هم مصداق دارد.

همه این سوسیالیست‌ها فراموش می‌کنند که منافع حکومت خودکامه تنها با منافع معینی از طبقات مالک و تنها تحت شرایط معینی منطبق می‌گردد؛ اغلب اینطور اتفاق می‌افتد که منافعی که با منافع این طبقات در کل، بلکه تنها با منافع اقشار معینی از آنها انطباق حاصل می‌کند. منافع سایر اقشار بورژوازی و منافع شناخته شده‌تر تمامی بورژوازی، منافع انکشاف سرمایه‌داری بطور کل، الزاماً به مخالفت لیبرالی نسبت به حکومت خودکامه دامن می‌زند. مثلاً حکومت خودکامه فرصتهایی برای بورژوازی جهت به کار گرفتن ظالمانه‌ترین اشکال استثمار را تضمین می‌نماید، لکن از سوی دیگر هزاران مانع در راه توسعه وسیع نیروهای تولیدی و اشاعه علم ایجاد می‌کند؛ در این راه حکومت خودکامه، نه تنها خرده بورژوازی بلکه گاهی اوقات بورژوازی بزرگ را نیز علیه خود برمی‌انگیزاند. حکومت خودکامه حمایت از بورژوازی علیه سوسیالیسم را تضمین (؟) می‌نماید، ولی از آنجایی که مردم از حقوقشان محروم شده‌اند، این حمایت ضرورتاً به یک نظام بی‌عدالتی پلیسی تبدیل می‌گردد که برانگیختن خشم تمامی مردم را در بر دارد. آنچه که از این تمایلات خصمانه نتیجه می‌شود، آنچه که نیروی نسبی نظریات محافظه کارانه و لیبرالی یا روندها در میان بورژوازی در حال حاضر کسب می‌کند را نمی‌توان از چند تز کلی فراگرفت، زیرا این بستگی دارد به کلیه خصایص ویژه موقعیت اجتماعی و سیاسی در لحظه‌ای معین. برای تعیین این موضوع، باید موقعیت را بطور مشروح مطالعه نمود و با دقت تمام منازعات با دولت را صرف نظر از آنکه کدام قشر اجتماعی آنها را پایه‌ریزی کرده است، مشاهده کرد.

ادامه مقاله را در شماره ۵۱ دنبال نمایید!

# پیام شادباش سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان به کنگره

## یازدهم حزب کمونیست کارگری ایران

رفقای عزیز، مهمانان و اشتراک کننده گان در کنگره!

بدین وسیله گرمترین سلام‌ها و شادباش‌های مان را به مناسبت برگزاری کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری پذیرید.

سرمایه داری معاصر که همچنان در بحران گرفتار است دارد بشریت را بیشتر از گذشته به پرتگاه ویرانی و نابودی سوق می‌دهد. مشکل اکولوژیک، ملیتاریسم، ناسیونالیسم، رشد و تولید فاشیسم و راست افراطی، قوم گرایی، تروریسم و بالاخره پرورش و تجهیز هیولای اسلام سیاسی و میدان دادن به حاکمیت فاشیستی ترکیه در یورش بربرمنشانه لشکریان اردوغان بالای "روژئاوا" در شمال سوریه از تبعات بلافصل این سیستم و استراتژی تفوق آن بر جهان با بهره گرفتن از وحشیانه ترین و جنایت بارترین ابزارهاست.

تداوم حاکمیت اسلامی سرمایه نه تنها باعث گسترش فقر، فلاکت و محرومیت ملیونی در ایران گردیده بلکه با پیش برد سیاست‌های مداخله گرانه اش در منطقه و در تقابل با قدرت-های جهانی از جمله امریکا و متحدانش آسایش و امنیت مردم در ایران و خاورمیانه را به چالش و مخاطره جدی کشانیده است. در سطح جهان نیز شاهد تبعات زیانبار سیاست‌های نیولیبرالیستی سرمایه در اشکال مختلف از جمله به صورت تعرض وسیع راست به همه دستاوردهای طبقه کارگر و بشریت متمدن حتی در قلب اروپا و امریکا هستیم. ظهور راست‌های وحشی در شکل و شمایل باندهای سیاسی و قومی و عروج و حوش اسلام سیاسی در تباری با قدرت‌های امپریالیستی، جهان کنونی را در همه عرصه ها به

یک عقب‌گرد وحشتناک گرفتار ساخته است. فقدان و غیبت الترناتیو نیرومند کارگری - سوسیالیستی در جهان زمینه بیشتر وحشیگری، یورش و چاپیدن بشریت توسط سیستم ضد انسانی سرمایه‌داری را فراهم ساخته است.

مردم آزادیخواه و طبقه کارگر در ایران لحظه‌های دشوار و پر التهابی را در مصاف با جمهوری اسلامی و رهایی از چنگال دژخیم سرمایه و رسیدن به آرمان‌های انسانی خویش تجربه می‌کنند. اما در افغانستان قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترامپ با قلدری تمام و کاربرد نیرنگ‌های ویژه نظام سود و سرمایه تلاش دارد بار دیگر بختک طالب را در شکل و شمایل امارت اسلامی برسرنوشت مردم حاکم سازد و صلح ارتجاعی بی‌راپایه نماید که سیاهی و نکبت آن قبلاً به همه گان هویدا است. زنان، جوانان، کارگران و مردم آزادیخواه افغانستان در مقابل پروژه صلح امریکا و طالبان باید جنبش مستقل خودشان را سازمان دهند؛ بی‌تردید موفقیت جنبش صلح خواهانه مردم نیازمند حمایت و همبسته‌گی جهانی و منطقه‌یی از جمله طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه ایران است. رهایی بشریت از نکبت نظام سرمایه داری و مصائب آن بر دوش طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی آن است. بدین جهت رسالت و مسؤولیت جنبش طبقه کارگر، پیشروان و فعالان سوسیالیست آن به حیث یگانه امید برای رهایی بشریت از بربریت نظام سرمایه داری و برپایی جامعه در خور و شایسته انسان امروز سنگین تر از قبل شده است؛ مبارزات پرشور طبقه کارگر و مردم آزادی‌خواه ایران و کارگران جهان رهایی بشریت از قید سرمایه و نظام سرمایه‌داری در جهان را نوید می‌دهد.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان از مبارزات خسته‌گی ناپذیر طبقه کارگر، زنان، جوانان و مردم آزادی‌خواه ایران در برابر دیکتاتوری اسلامی سرمایه با تمام قوت دفاع می‌نماید، حمله به رهبران و فعالان کارگری از جمله نمادهای مبارزاتی بی چون اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و دیگران را محکوم نموده و نترسی و مبارزات پیگیر آن‌ها را منبع الهام طبقه کارگر افغانستان می‌داند و برای پیروزی نهایی طبقه کارگر و سوسیالیسم کارگری در ایران علیه دیکتاتوری فاشیستی اسلامی سرمایه همبسته‌گی خلل ناپذیر خود را اعلام می‌دارد.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان معتقد است که سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی سرمایه در ایران این دژ ارتجاع و توحش سرمایه داری توسط جنبش انقلابی مردم ایران به رهبری طبقه کارگر طبیعی است که می‌تواند تأثیر به سزا و الهام بخشی روی جنبش‌های آزادیخواهانه مردم و جنبش‌های کارگری جهان و منطقه از جمله افغانستان داشته باشد.

ما به این باوریم که جمهوری اسلامی سرمایه در ایران باید با انقلاب مردم آزادیخواه به رهبری طبقه کارگر به زیر کشیده شود. طبقه کارگر و فعالان سوسیالیسم کارگری در ایران برای تحقق این امر شریف و انسانی نیاز به همدلی، اتحاد و تحزب دارند. بگذار یازدهمین کنگره حزب شما نقطه عطفی باشد برای رفتن به پیشواز چنین امر خطیری.

زننده باد همبسته‌گی جهانی طبقه کارگر!

زننده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان

۱۰ اکتوبر ۲۰۱۹

# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 50*

*Oktober 2019*

## اطلاعیه به مناسبت هجوم وحشیانه ارتش رژیم فاشیستی اردوغان بر مردم آزادیخواه "روژئاوا" در شمال شرق سوریه

و همبستگی جهانی کارگران و مردم آزادیخواه جهان میسر است.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در حالیکه این یورش جنایت کارانه و قساوت آشکار را شدیداً محکوم می نماید همچنان خواهان قطع فوری تجاوز نظامیان جایتکار ترکیه بر روژئاوا و کوبانی است و از هر حرکت آزادیخواهانه نیروهای سوسیالیست، چپ و مترقی برای دفاع از مردم این منطقه و محکومیت دولت فاشیستی ترکیه قویاً حمایت می نماید. آمریکا و رهبران کشورهای غربی حامیان بالقوه این جنایت اند، دست همه این جنایتکاران از زنده گی و سرنوشت مردم کوتاه باد.

پیروز باد مقاومت تحسین بر انگیز مردم روژئاوا  
علیه ارتش رژیم فاشیستی ترکیه!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیستهای

کارگری افغانستان

۱۲ اکتبر ۲۰۱۹

تبعات این یورش ارتجاعی چیزی نیست جز از نسل کشی و انهدام هستی و زنده گی میلیونها باشندۀ این منطقه و موج جدیدی از آواره گی و خانه بدوشی آنها؛ مردم روژئاوا با همان اندک امکانات در دست داشته شان در چندین جبهه در مقابل هجوم نظامیان تا دندان مسلح رژیم فاشیستی-اسلامی اردوغان به نبرد پرداخته و پایداری و استواری نشان داده اند.

این جنایت آشکار یک بار دیگر ماهیت به شدت ضد انسانی کشورهای به اصطلاح متمدن غرب و قدرت های منطقه یی و جهانی در حمایت از اهداف دولت ترکیه را به نمایش گذاشته و نشان می دهد تا زمانی که نظام غیر انسانی سرمایه داری به حیات ننگین و جنایت- بارش ادامه دهد، بروز جنگ و جنایاتی از این دست که هم اکنون در روژئاوا از مردم محروم و بی دفاع قربانی می گیرد، در اشکال دیگری ادامه خواهد یافت. مهار جنایتکارانی چون اردوغان و حامیان غربی او، تنها و تنها با مبارزه

در اثر توطئه و هم آهنگی مشترک قدرت های امپریالیستی و دولت فاشیستی ترکیه ارتش جنایتکار این کشور به دستور اردوغان حمله بربرمنشانه اش به "روژئاوا" در شمال سوریه را در همراهی با نیروهای سیاه اسلامی از زمین و هوا به تاریخ ۹ اکتبر آغاز کرد. دولت فاشیستی ترکیه یک عضو مهم و نیرومند سازمان جنایتکار ناتو می خواهد برای بار سوم مردم این سرزمین که قهرمانانه تا پای جان علیه لشکر سیاه داعش، یکی از فراورده های سرمایه داری جهانی، ایستادند و پوزۀ آن را به خاک مالیدند را جلو چشم جهانیان سلاخی کند. آنچه که به همه گان عیان است و در حقیقت سرمایه داری جهانی، کشورهای مرتجع منطقه و نیروهای اسلام سیاسی همه از گسترش و توسعه آن در مناطق دیگر و تحت نفوذ شان سخت در هراس اند، سازمان دادن نوعی از سیستم خودگردانی و همزیستی دموکراتیک در روژئاوا و مقاومت علیه اسلام سیاسی است.